

اسماعیل چگونه اسماعیل شد

مجموعه مقالات جاوید حکیمی

در مورد هفت تپه



اسماعیل چگونه اسماعیل شد

مجموعه مقالات جاوید حکیمی

در مورد هفت تپه

۱ مه ۲۰۲۱

طراحی و صفحه‌بندی
کامیار احمدی

فهرست

- ۶ به جای مقدمه:
- ۸ درباره‌ی خصلت ابتکاری یا انحرافی بودن شعار؛ ”مرگ بر کارگر، درود بر ستمگر“
- ۱۱ اساس سوسیالیسم انسان است برای کارگران هفت‌تپه
- ۱۳ خلع ید، یک کلام، والسلام!
- ۱۵ علیه مدافعان پنهان و آشکار بورژوازی
- ۱۸ هفت‌تپه و مساله استقلال طبقاتی
- ۲۱ علیه عوامل تشتت و تفرقه در هفت‌تپه
- ۲۴ وضعیت بغرنج هفت‌تپه هشدار و خطای مهلک
- ۲۷ مروری بر نخستین اعتصاب خونین کارگران نفت به بهانه پیام رضا پهلوی
- ۳۳ رئیسی قهرمان خلع ید نیست
- ۳۶ پاسخ به بیانیه محمود صالحی و عثمان اسماعیلی
- ۳۹ چالش بزرگ هفت‌تپه یا خطای فاحش شهلا دانشفر
- ۴۰ توجه دارید آقای صمدی!
- ۴۲ دنیای خیالی یک منتقد **پاسخی کوتاه به عباس گویا**
- ۴۴ کارگر بیلپورد تبلیغات نیست
- ۴۶ اسماعیل چگونه اسماعیل شد

- ۴۹ خلع ید بازگشت به نقطه صفر نیست
- ۵۴ تشکل پایدار و ناپایدار
- ۶۰ تحقیر مجمع عمومی
- ۶۴ معجزه مجمع عمومی؛
- ۶۷ پیرامون جدال واقعی در جنبش کارگری
- ۷۰ جنگ است اسماعیل، نفت از کنار حجره‌ها بالا می‌آید

تقدیم به پایتخت اعتصاب جهان؛

تاریخ مبارزات کارگران هفت تپه روزی باید در جزئی ترین دقایق آن نگاشته شود و شایسته ترین فرد برای چنین امری بی گمان اسماعیل بخشی است. گردآوری مجموعه مقالات فوق که به مرور و پا به پای مبارزات کارگران هفت تپه نوشته شده‌اند یک هدف را مد نظر دارد؛ اینکه خوانندگان در پایان دریابند هفت تپه چگونه هفت تپه شد و اسماعیل چگونه اسماعیل.

در پایان، صمیمانه قدردان زحمات رفیق عزیزم کامیار احمدی هستم که در تنظیم و صفحه‌بندی و به انجام رساندن این جزوه همکاری کرد و با حوصله در این زمینه همراه من بود.

جاوید حکیمی

درباره‌ی خصلت ابتکاری یا انحرافی بودن شعار؛

”مرگ بر کارگر، درود بر ستمگر“

جوهر کمونیزم نقد است. به این اعتبار يك مارکسیست مجاز و محق به نقد حتی دولت کارگری در قدرت است چه رسد به جنبش کارگری تحت سیطره حاکمیت بورژوازی. این حکم کلی پاسخی است به تمام کسانی که به رغم ادعای کمونیست بودن اما مشخصه همیشگی‌شان کرنش در برابر تحرکات مردمی و به ویژه جنبش کارگری است؛ هر بار به شکلی نوین و در برابر پدیده‌ای خاص.

اخیراً بحثی در بین محافل کارگری و کمونیستی حول شعارهای سنت شکنانه معترضین کارگری قطبی شده است. شعارهای يك طبقه علیه خودش و بر له دشمن طبقاتی. عجباً! ”مرگ بر کارگر و درود بر ستمگر“ از دهان جماعتی کارگر و ”مرگ بر بساطی از طرف بساط گران“. يك قطب این بحث به طرق مختلف تمام قد به دفاع از این شعارها برخاسته است. طیفی از مدافعین در این شعارها، نوعی خلاقیت و نوآوری همراه با مفاهیم عمیق فلسفی و هنری جستجو می‌کند و گروهی دیگر باز هم در مقام دفاع چنین استدلال می‌کنند که این هم سبکی از مبارزه کارگران است برای در امان ماندن از سرکوب. قطب دیگر که نگارنده این سطور تعلق خاطرش بدین سمت است، روند فوق را تحقیر کارگر در انتظار عموم تلقی می‌کند. از نظر ما پذیرفتنی نیست توده‌هایی که به حق انتظار می‌رود عنقریب با شعاری نظیر ”درود بر کارگر نفت ما، رهبر سرسخت ما“ تن به رهبری پرولتاریا بسپارند، فی الحال شاهد تحقیر رهبر از جانب خود باشد. اگر نبود ترس و وحشت سران دزد و آدمکش رژیم به خاطر خیزش اخیر توده‌ها، و اگر نبود امکان موج سواری و سؤاستفاده اپوزیسیون بورژوایی ایضاً دزد و سابقاً آدمکش از جانفشانی‌های مردم، شاید پرداختن بیشتر به چند شعار انحرافی یا ابتکاری کارگران محلی از اعراب نداشت. با این همه درست به دلایل فوق و افزون بر این به لحاظ در چشم انداز بودن خیزشی دوباره و این بار پervasالت تر، تعیین تکلیف با خصلت انحراف یا ابتکاری بودن اقدام کارگران در شعارهای فوق حائز اهمیت به نظر می‌رسد.

بیائید فرض کنیم طراحان شعار طبقه علیه طبقه هیچ وجه اشتراك فکری و برنامه‌ای با آن کارگر اخراجی هفت تپه توسط کارگران اعتصابی هفت تپه ندارد. بیائید در کمال حسن نیت فرض بگیریم این‌ها افرادی بوده‌اند مبتکر، خلاق، هشیار و صدا البته دلسوز از جنس شاهرخ زمانی و محمد جراحی‌ها، که جز تلاش در جهت تحقق اهداف جنبش کارگری قصد و غرض دیگری وجهه

همت‌شان نبوده است. از معنای عمیق فلسفی و ادبی مستتر در این خلاقیت‌ها که بگذریم، بالاخره کارکرد عملی شعار مرگ بر کارگر چیزی در این مایه‌ها می‌تواند باشد که؛ اولاً جمیع کارگران معترض را از خطر سرکوب مستقیم توسط رژیم مصون نگاه دارد و ثانیاً عرق شرم بر جبین کارفرمایان مفتخور و بی‌کفایت و سردمداران آدمکش حامی آنان بنشانند. اما ابراز وجود کارگران با چنین شعارهایی نه در خلاء که در متن یک خیزش سراسری توده‌ها علیه رژیم صورت گرفته است. برای قضاوت بهتر در خصوص تاثیر مثبت یا منفی و به عبارت دیگر خصلت ابتکاری یا انحرافی اینگونه شعارها بد نیست ابتدا سری به اردوی ستمگر بزنیم که ظاهراً قرار است شرمنده این خلاقیت و خودزنی‌های کارگران معترض بشوند.

اینجا سردسته سرکوبگران و صادرکننده فرمان آتش به اختیار خامنه‌ای را داریم که به عنوان سمبل و ستون اصلی نظام به هر نقطه از ایران مصیبت زده که می‌نگرد با فریاد مرگ بر نام نکبت منحوس خود مواجه می‌شود. دیکتاتور پشم و پیله ریخته‌ای که تمام بنرهای منقوش به چهره کریه خویش بر سر در مساجد و پایگاههای بسیج را سوخته و خاکستر شده توسط جوانان خشمگین می‌بیند. از جانب دیگر سوای اصلاح طلبان داخل و براندازان خارج که با پیشنهاد مضحك رفراندوم بالاخره مشروعیت و موجودیت ولایت سفیه او را به سخره گرفته‌اند آن انتر نظام و ملیجک سابق را هم داریم که جرأت کرده و برای آینده نظام تعیین تکلیف می‌کند. منظره برای ولی سفیه زمانی شکل فاجعه به خود می‌گیرد که از دل اعتصابات متعدد کارگری یک رهبر کارگری دیگر و این بار از بین کارگران شرکت هفت تپه ظهور می‌کند. آنچه خامنه‌ای و اساساً هر دیکتاتوری از آن وحشت دارد به میدان آمدن کارگران آن هم به صورتی متحد و متشکل با رهبرانی جسور و مصمم است. این دیگر از فرط تکرار به خود آگاهی آحاد جامعه تبدیل شده که هیچ قدرتی یارای مقابله با طبقه کارگری را ندارد که در هنگامه جدال و کشمکش گاه پنهان و گاه آشکارش به روحیه تعرضی رسیده باشد. از این نقطه تا رسیدن به لحظه انفجار نه حتی یک گام که نیم قدمی هم کفایت می‌کند. این روحیه تعرضی و طلبکارانه طبقه چنانکه پیشتر گفته شد، در قامت بود یک رهبر کارگری به نام اسماعیل بخشی تجلی یافت. این رهبر جسور و شجاع کارگری به پشتیبانی کارگران متحد و مصمم تحت امرش ابتدا امام جمعه نظام را آشغالی خطاب کرد که بوی گند و تعفنش مشام جامعه را آزار می‌دهد و سپس طی یک اولتیماتوم، تهدید به تصرف کارخانه در صورت برآورده نشدن مطالبات کارگران نمود. این هم آورد طلبی بخش پیشرو و پیشاهنگ کارگران بر متن آن خیزش سراسری توده‌ها، تصویری هولناک نه فقط از آینده نظام اسلامی بلکه کل موجودیت و ماندگاری نظم سرمایه بدست می‌دهد. تمام مدافعان دیروز و امروز سرمایه از غارتگران درون حکومت تا تحقیر شدگان رانده شده از نظام دانستند این وقایع چیزی نمی‌تواند باشد جز یک آغاز جرقه‌های یک انقلاب کارگری.

پرواضح است هیچکس لحظه انفجار انقلابی را نه می‌داند و نه می‌تواند حدس بزند. اما درست در تب و تاب انتظار همگانی برای این خیزش انقلابی بود که کارگران همکو خیابان‌ها را اشغال کردند. شعارهایشان اما همه را شوکه کرد: ”مرگ بر کارگر، درود بر ستمگر!“ البته که این جز طعنه و کنایه نمی‌توانست چیز دیگری باشد اما آخر چرا طعنه؟! به چه کسی؟ و آن هم در این شرایط؟ کنایه به کسی می‌زنند که حداقلی از درک و شعور و عاطفه انسانی برای فهم و احساس شرم زدگی داشته و بعلاوه در جایگاهی بسیار مستحکم و استوار نشسته باشد و از موضع قدر قدرتی حکم براند. آخر این رژیم پושالی و هزار شقه شده که هر کدام از رؤسای جمهورش اپوزیسیون دیگری است و همه با هم اپوزیسیون رهبر، دیگر قدرت سرکوب تظاهرات کارگری اش کجا بوده؟ تازه به چه جرم و بهانه‌ای دست به قلع و قمع گروهی بزند؟ مطالبه دستمزدهای معوقه؟! فراموش نکنیم چندی قبل نیروهای سرکوبگر رژیم پس از يك حمله شبه‌هالیوودی به کارگران شرکت هفت‌تپه، تمامی دستگیر شدگان را فوراً آزاد کردند. این تمام توش و توان رژیم داعش پیشه اسلامی در سرکوب اعتراضات کارگری است. با توجه داده‌های واقعی و عینی فوق، سیاست کارگران در تحقیر خود به قصد طعنه به دیگری جز عقب‌نشینی و تسلیم‌طلبی نمی‌تواند معنای دیگری داشته باشد. و تکرار رویه کارگران همکو ابتدا توسط کارگران فولاد اهواز و سپس دستفروشان حسن آباد بسیار نگران کننده است.

بیم آن می‌رود گرایش رفرمیست و تسلیم طلب درون جنبش کارگری، همان گرایشی که جریان مابه‌ازای سیاسی اش در بحبوحه نمایش قدرت توده‌ها و ضعف حکومت، شعار رفراندوم را سر می‌دهد، درون طبقه هم دارد عرض اندام می‌کند و سیاست‌های خود را دیکته می‌کند. ابتکار و خلاقیتی اگر در این شعارهای تحقیرآمیز نهفته باشد بی‌شک هیچکس را به اندازه شخص خامنه‌ای خوشحال و خشنود نکرده است. من اگر جای خامنه‌ای باشم سیمرخ بلورین بهترین آژیتاتور به خاطر تحقیر طبقه توسط طبقه در اوج اقتدار را به طراح این شعار اهدا خواهم کرد. علیه این گرایش ضد کارگری بایستیم، اعتماد به نفس را به طبقه مان باز گردانیم و شیرینی این يك گام به پس را در کام خامنه‌ای زهر نماییم.

۱ مارس ۲۰۱۸

اساس سوسیالیسم انسان است برای کارگران هفت‌تپه

کارگران هفت‌تپه، هفته‌ها غرور انگیزی را پشت سر گذاشتند. آنان توانستند پانزده نماینده شریف و شجاع خود را که به ناحق توسط "کارآفرین نمونه" از کار بیکار شده بودند به آغوش خود بازگردانند. اگر حضور پررنگ نیروهای نظامی و امنیتی را هم در نظر بگیریم که برای ممانعت از ورود این پانزده نفر کارخانه را به محاصره درآورده بودند، آنگاه اهمیت این موفقیت و شادی ناشی از آن نزد ما دو چندان خواهد شد.

این که راز این موفقیت غرور انگیز کارگران در اتحاد و یگانگی آنان بوده است مطلبی نیست که بر کسی پوشیده باشد. کارگران متحد و متشکل نه فقط می‌توانند حقوق‌های پرداخت نشده را از حلقوم مفتخوران بیرون بکشند و رفقای اخراجی‌شان را به کار بازگردانند، بلکه همچنین قادر به لغو پروژه سرمایه دارانه خصوصی‌سازی و اعمال نظارت و کنترل بر شرکت نیز خواهند بود. این‌ها اهداف بعدی است که کارگران می‌توانند و باید گام به گام و با توجه توازن قوا و درجه تشکل و سازمان‌یابی بدان نایل آیند.

این‌جا می‌خواهم بر آن نکته‌ای تاکید کنم که تقریباً در سخنان تمامی رهبران کارگری جاری بود و بالتبع مورد تایید کلیه کارگران. می‌خواهم بر آن مشکل ریشه‌ای، آن درد اصلی و اساسی تاکید کنم که هر کارگری همانا به صرف کارگر بودن آن را تا اعماق وجود خود حس می‌کند. آری درست حدس زده‌اید، نگاه ابزاری و تحقیرآمیز به کارگر و لاجرم به انسان. واقعیت تلخ لیکن غیرقابل کتمان این است که سرمایه‌دار جماعت، کارگر را نه به مثابه یک انسان بلکه همچون کالایی می‌داند در ردیف سایر ماشین‌الات و مواد خام و مصرفی. و تازه کالایی که می‌شود عندالزوم دستمزدش را نپرداخت، حقش را بالا کشید، اخراجش کرد، شلاقش زد، فریبش داد و هزار بلا و مصیبت دیگر.

واکنش مسئولین اعم از کارفرما، امام جمعه، نماینده مجلس، رئیس جمهور و شخص رهبر در مقابل این مشکل ریشه‌ای هرچه باشد، تا سیستم سرمایه‌داری و مالکیت بورژوازی باقی است در بر همین پاشنه خواهد چرخید. این دیگر زاده تفکر یک جناح معین یا حتی یک دولت معین نیست که بشود درون چارچوب نظام و با چک و چانه یا اشکال مختلف و خشن تر مبارزه آنرا حل نمود؛ حاشا و کلا. این بینش ابزاری محصول کل مناسبات بورژوازی و ضرورت تدوام این شیوه معین تولید در تمام جهان سرمایه‌داری است. تولید برای سود و انباشت سرمایه در همه جا روی

دیگرش یعنی اولویت برای انسان در هیچ کجا. هر کارگر صنعتی خوب می‌داند حیاتی‌ترین و ضرورتی کالا برای جامعه اگر حامل سود مکفی نباشد بلافاصله از چرخه تولید خارج می‌شود و جای آن را تولید مخرب‌ترین سلاح‌ها می‌گیرد همانا چون در خدمت انباشت سرمایه است. این است منطق سرمایه. این است دیکتاتوری بورژوازی. دست کشیدن از این نگاه ابزاری و حفظ حرمت و کرامت کارگر توسط فلان سرمایه دار و فلان دولت بورژوازی از محالات است. اگر چنین چیزی شدنی بود ما هرگز شاهد دو جنگ جهانی ویرانگر و صدها جنگ منطقه‌ای و محلی، دهها کودتا و اشغال و آزاد سازی شهرها و کشورها، قیام‌ها و انقلابها نمی‌بودیم. از خود بیگانگی، مسخ انسان و تهی شدن انسان از انسانیت خویش چنان در رگ و پوست و تن این مراودات معین اجتماعی ریشه دوانیده که به مضمون کلیه آثار ادبی و هنری جدی تبدیل شده است. جالب اینجاست همان دولت بورژوازی که فلسفه وجودی‌اش حفاظت از مناسبات ضدانسانی است ریاکارانه به هنرمندان منتقد این مناسبات، جایزه می‌دهد تا هم منفذی باشد جهت خروج خشم برحق انسان و هم داعیه آزادی بیان و عقیده‌اش را اثبات نماید.

انچه مسلم است انسان به انسانیت خویش بازمی‌گردد مگر در سوسیالیسم. جایی که ابزار تولید اشتراکی است نه خصوصی، حاصل زحمت انسان، محصول است نه کالا، از آن تولید کنندگان و برای رفع حوائج انسان است نه متعلق به اقلیتی خاص و برای فروش و کسب سود. در سوسیالیسم است که نیروی کار، و در واقع خلاقیت انسان و به اعتباری خود انسان دیگر کالا نیست تا قابل خرید و فروش، قابل استخدام و اخراج باشد. اگر کارگر می‌خواهد نه چون کالایی قابل مصرف و دور ریختنی بلکه به مقام انسانی خود نائل آید باید برای تحقق سوسیالیسم بکوشد.

”اساس سوسیالیسم انسان است. سوسیالیسم جنبش بازگرداندن اختیار به انسان است!“

۱۲ نوامبر ۲۰۲۰

خلع ید، یک کلام، والسلام!

تنها کسانی که حقیقتاً و با تمام وجود در میدان يك جنگ واقعی حضور دارند می‌فهمند فتح يك سنگر و يك خاکریز دشمن گاهی چه اهمیت عظیم استراتژیکی دارد. تنها نیروهای درگیر در مبارزه می‌دانند هر پیروزی و هر پیشروی ولو کوچک، چقدر شورانگیز است و می‌تواند در سرنوشت نهایی جنگ تعیین کننده باشد. جدال میان بورژوازی و پرولتاریا در ایران با کشمکش کارگران هفت تپه با کارفرمایان غارتگر آن آغاز نشده، با این همه مرکز ثقل این جدال، اکنون و اینجا، به هفت تپه منتقل گشته است. موج جدیدی که هفته پیش با هشتک ”خلع آید، يك کلام، والسلام“ در جامعه راه افتاد، پاسخ مثبت اقشار مختلف تحت ستم به درخواست اسماعیل بود برای یاری رساندن به کارگران. استقبال از این درخواست بی نظیر بود، خاصه حضور بازنشستگان در تجمع مقابل دادگستری اشک از چشمان هر انسان شریفی جاری می‌ساخت.

اگر بگویم جنگ در هفت تپه اینک شکلی کاملاً حماسی و حیثیتی به خود گرفته است اغراق نکرده ایم. بورژوازی اسلامی چنانچه خرده هوشی و سر سوزن عقلی داشته باشد باید حکم به رفتن اسدیگی بدهد. ادامه پشتیبانی از این زالوی آبروباخته دیگر نه فقط به صرفه و میسر نیست بلکه هر روز ابقای زالو می‌تواند به تعمیق و رادیکال تر شدن اعتراض کارگران و تسری آن به تمام جامعه منتهی گردد. هم از اینروست که بسیجیان ذوب شده در ولایت برای کانالیزه کردن اعتراضات، بار دیگر با ادبیات مستعمل و مستضعف پناهی خویش وارد کارزار شده‌اند تا اقا و نظام را از تیررس شورش کارگران گرسنه دور نمایند. می‌خواهند طبق سنت اسلامی خمس و ذکاتشان، اینجا هم مفتخوری کنند. لیکن خطای فاحش بسیجیان بی‌عقل این است که نمی‌دانند رفتن اسدیگی می‌تواند توازن قوا را نه فقط به زیان دولت که کل نظام تغییر دهد. اراذل و اوباش بی‌مخ نمی‌دانند اگر طبقه در نتیجه این پیروزی، اعتماد به نفس خویش را بازیابد و به غلیان درآید، آنگاه نبرد با آنان از جنس اسیدپاشی به زنان و قلع و قمع فلان سازمان چپ و آزادخواه نیست.

در عدم درك عواقب پسا خلع ید و تغییر توازن قوا، چپ رفرمیست و ناسیونالیست با بسیجیان اصولگرا به رغم تفاوت دیدگاه، اشتراك نظر دارند. اگر بسیج خواه صحنه پسا خلع ید را ثابت فرض می‌کند و می‌پندارد به سادگی می‌تواند دستاورد مبارزات کارگران را هاپولی نماید، چپ رفرمیست نیز با اتکا به همین تصویر ثابت می‌پرسد: گیرم اسدیگی رفت بعد چه؟ و بدین ترتیب درك متافیزیکی و لایتغیر خود را از جدال طبقاتی آشکار می‌کند. مثل این است بگویم

گیرم رهبران اخراجی کارگران به کارخانه بازگردند، بعد چه؟ این‌ها متوجه نیستند نتایج نهایی پسا خلع ید را ادامه جدال طبقاتی تعیین می‌کند و درست به همین دلیل باید با تمام قوا خود را برای آن آماده ساخت. اگر حکومت اراذل و اوباش بسیجی را برای هاپولی کردن هفت‌تپه به میدان فرستاده است، کمونیست‌ها نیز به مثابه پیشروان آگاه و آماده جانفشانی، این سوی میدان آماده‌اند.

این نکته را انگل‌های نشسته در شورای امنیت ملی به حکم موقعیت عینی‌شان در جدال طبقاتی نیک می‌دانند و راز ادامه حمایت سفیهانه از زالو درست در همین "دانایی" است. حاصل آن‌که حکومت نه می‌تواند از زالو دست بکشد و نه از او خلع ید کند. تمام هوشمندی اسماعیل این شایسته‌ترین و صدیق‌ترین نماینده کارگری در همین‌جاست. او که روزی با شعار تشکیل شوراهای مستقل کارگری پایه گذار نقطه عطفی در تاریخ مبارزه جنبش کارگری گردید اینک با مطالبه خلع ید از کارفرما حکومت را عملاً بر سر دوراهی قرار داده و آچمز کرده است.

حکومت می‌داند مستقل از اینکه اسدیگی بماند یا برود نخست باید کارگران به ویژه نمایندگان شجاع و از جان گذشته آنان را مرعوب و در صورت امکان محو نماید. اخراج پانزده نماینده کارگران به بهانه دفاع از حرمت نداشته یک پیرمرد پرحاشیه اقدامی در این راستا بود. علیرغم اینکه حکومت پیروزی خود را در این اقدام مسجل می‌دانست و برای تضمین و تثبیت آن، نیروی انتظامی و یگان ضد شورش را به استمداد طلبیده بود، لیکن چیزی جز شکست خفت بار و بازگشت شکوهمند کارگران اخراجی عایدش نشد. وقتی می‌گوییم جنگ اینجا شکل حماسی و حیثیتی به خود گرفته است یعنی همین. عقل سود محور و محاسبه گر، بورژوازی را به رفتن اسدیگی مجاب می‌کند. آن‌ها برای حفظ نظامشان گنده تر از زالو را قربانی کرده‌اند. با این همه تحمل یک شکست خفت بار دیگر، بورژوازی را از اعلام نظر قطعی پیرامون مساله خلع ید منصرف می‌سازد. خوب می‌دانند که تن دادن به صدور حکم خلع ید تحت فشار کارگران راه رفتن روی لبه تیغ است. مساله برای بورژوازی بودن یا نبودن اسدیگی نیست. حضور کارگران در صحنه و آمادگی کامل جامعه برای حمایت بی‌دریغ از آن‌هاست که کار را برای زالو صفتان دشوار ساخته است. آن بازگشت شکوهمند نمایندگان اخراجی به آغوش کارگران، هفت‌تپه ای‌ها را برای هجوم جری تر ساخت. "شما نتوانستید قهرمانان طبقه را از ما جدا کنید لیکن ما نوچه شما را با خفت و خواری از کارخانه بیرون می‌کنیم". فشرده این پیام به حکومت چنین شد؛ خلع ید، یک کلام، والسلام!

۲۴ دسامبر ۲۰۲۰

علیه مدافعان پنهان و آشکار بورژوازی

زالو سرانجام به حکم داور پیامبرگونه، در مقام کارفرمای هفت تپه ابقا گردید و قند در دل مزدورانش آب شد. این نمونه‌ای از عدالت اسلامی کسانی است که احکام دیگرشان قصاص، قطع انگشت و شلاق بر گرده کارگر است. در واقع رای نهایی را همان روز سوم دی ماه صادر کرده بودند لیکن شهادت اعلام فوری آن را نداشتند. نگاهی به کل صحنه جدال طبقاتی به ویژه در روز سوم دی ماه و مقابل دادگستری، چرایی این رفتار متناقض و جیونانه را آشکار می‌کند. سوم دی ماه بسیجیان اسیدپاش در کسوت کارگر محل تجمع را قرق کرده بودند. فلسفه حضور آنان نه دفاع از کارگر، که خفه کردن صدای حامیان واقعی کارگران بود. بسیجی‌ها آمده بودند تا همانا وجود نحس شان، رغبت و انگیزه شرکت در تجمع را در وجود انسان‌های شریف و آزاده از بین ببرد. خوب می‌دانند جامعه چه نفرت عمیقی از آن‌ها دارد و روی همین تنفر عمومی برای تفرقه‌افکنی سرمایه‌گذاری کرده‌اند. در عین حال حضور عدالتخواهان بسیجی، یک نوع آماده باش غیر رسمی و اعلام نشده برای سرکوب مخالفین هم بود. خبرها حکایت از درگیری لفظی یک راس اسیدپاش با یکی از زنان آزادیخواه دارد. بسیجی دیگری نیز در توئیتر خود با اشاره به کانال مستقل هفت تپه و گروه‌های حامی کارگر نوشته بود "باید مراقب عوامل تفرقه‌باشیم". کیست که نداند این چماق‌داران چهل سال است با قمه و چاقو از نظامشان مراقبت می‌کنند. بازجویی خیابانی از برخی شرکت‌کنندگان در تجمع، گواهی دیگر بر صدق ادعای ماست. آری دانشجویان بسیجی، کاملاً مجهز و سازماندهی شده آمده بودند تا اعتراضات و اوضاع را کنترل کنند.

برغم همه این‌ها، دانشجویان و بازنشستگان، این فرزندان و پدران سالخورده کارگران، با قبول تمام خطرات احتمالی به فراخوان پاسخ مثبت دادند و در تجمع شرکت کردند. آنان با سر دادن شعار نان، کار، آزادی، اداره شورایی ضمن حفظ استقلال طبقاتی - سیاسی صف خود، حمایت بی‌اما و اگرشان را از کارگران اعلام کردند. در هراس از حضور همین آزادیخواهان و نگران از افزایش شمار آنان و مهارناپذیر شدن اوضاع بود که هیئت داور رای نهایی را اعلام نکرد. زالو صفتان سوم دی ماه، سببه حق طلبان را پرزور دیدند و تقیه کردند.

بدین سان رای نهایی چند روز بعد، آن هم نه به کارگران و عموم مردم که به مالکین شرکت و سازمان خصوصی‌سازی اعلام شد. آنگاه از سر جبن و زبونی ظاهرا رو به طرفین دعوا لیکن در واقع خطاب به کارگران گفتند حق اعتراض همچنان محفوظ است. تو گویی اگر آن‌ها مجوز

اعتراض ندهند کارگران به رای آن‌ها گردن می‌نهند. انگار نشنیده بودند فریاد کارگران را که پیشتر گفته بودند اگر هیئت دآوری استقلال ندارد ما خودمان کار را تمام می‌کنیم.

از نقطه نظر کارگران جدال تا خلع ید از زالو و تحقق گام به گام تمام خواسته‌ها همچنان ادامه دارد. لیکن در این جدال نفسگیر و برای ادامه نبرد، بازشناسی دوستان و دشمنان اهمیت بسزایی دارد. اگر هفت تپه امروز به مرکز ثقل جدال طبقاتی بدل گشته است آنگاه دوستان واقعی - و نه در حرف - را از خلال موضع گیری‌هایشان نسبت به وقایع هفت تپه می‌توان بازشناخت.

تمام آن‌هایی که حضور بسیجیان را بهانه‌ای کردند برای کوبیدن کارگران و عدم شرکت در تجمع، منتقدین مغرضی که عبارت "والسلام" را مستمسکی ساختند برای تمسخر، قانون مدارانی که ناگهان رادیکال شدند و مدافع لغو مالکیت خصوصی، خودشیفتگانی که فراخوان تشکل و جمعهای کارگران هفت تپه را به حساب شخص نوشتند و مقوله کیش شخصیت را علم کردند، آن‌ها که کارگران را متهم به اعتراض کور و اعتصاب برای اعتصاب نمودند، کسانی که هیچ تفاوتی برای خصوصی و دولتی بودن قائل نشدند، آن‌ها که بود و نبود اسدیگی را علی السویه دانستند و چشم بر مظالم بی‌حد و حصر زالو بستند، همه آگاه و ناآگاه و در سطوح مختلف در صف دشمن طبقاتی و کنار کارفرمایان و حکومت ایستادند. اگر فعالیت این ستون پنجم دشمن در صفوف کارگران نبود بی‌شک سوم دی ماه تجمعی بس عظیم تر شکل می‌گرفت و توازن قوایی دیگر رقم می‌خورد.

چنان‌که همه می‌دانند کارگران توانسته‌اند به مدد چندین سال مبارزه طاقت‌فرسا و تا پای جان و با خلق صحنه‌هایی با شکوه و حماسی، هفت تپه را به یک "معضل ملی" برای حکومت تبدیل کنند. هیچ چیز طبیعی تر از انتظار اتخاذ سیاست چماق و هویج از جانب حکومت نیست؛ همان سیاست آشنا و مبتنی بر قلع و قمع کارگران از یک سو و دخالت جناح‌هایی از حکومت برای سوار شدن بر موج اعتراضات از سوی دیگر. آن چپ‌های مثلاً مستقل مقیم تهران که گفتند ما در تجمع شرکت نکردیم چون بسیجی‌ها آمده بودند، چه انتظار داشتند! مگر قرار است بورژوازی کنار بایستد و عرصه را برای تشکیل صف مستقل کارگران خالی کند؟ آن‌ها که بهانه آوردند چرا کارگران خودشان نرفتند و حضور نداشتند مگر داود رفیعی حاضر در تجمع، کارگر نبود؟ مگر دانشجویان فرزندان کارگران نبودند؟

طبقه کارگر اهل نقد است و نفس انتخاب مجمع عمومی به مثابه ظرف اعتراض کارگری، نشانه روحیه آزادگی و نقدپذیری این طبقه است. تمام رهبران کارگری بلااستثناء خوی آزادمنشی و نقدپذیری خود را آنجا ثابت کردند که به آحاد کارگران حتی به مزدوران اسدیگی اجازه سخن گفتن روی سکو را دادند. با این همه فرق زیادی است میان انتقاد با تخطئه. کارگر این قدر شعور سیاسی دارد که این دو رویه کاملاً متضاد را از هم تمیز دهد و دوست و دشمن را از یکدیگر

به راستی کجای دنیا سراغ دارید کارگران يك واحد بزرگ تولیدی علیه کارفرمایان پیاخیزند و خواهان خلع او شوند، آن وقت يك عده باصطلاح کمونیست، کارگران را بابت این عمل شماتت کنند؟ بهانه هم این باشد که ما با هیچ کارفرمایی خصومت شخصی نداریم و هدف ما لغو استثمار است! یاوه‌گویی از این مشمئزکننده‌تر در تصور نمی‌گنجد. لاسال هم به بهانه لغو استثمار با هرگونه مبارزه برای افزایش دستمزد مخالف بود و از جانب مارکس مفتخر به لقب تبه‌کار گردید.

کارگران بارها اعلام کرده‌اند که مطالبه خلع ید از اسدیگی کف خواسته ماست و اشاره به والسلام به معنای سازش ناپذیری ما در این خواسته است. هدف نهایی ما لغو پروژه خصوصی‌سازی و اعمال نظارت و کنترل از صفر تا صد بر امور تولید است. در این میان باید همفکر و یار رخشان‌ها باشی تا ریاکارانه بگویی بود و نبود اسدیگی و خصوصی - دولتی برای کارگران علی‌السویه است! خیر این‌طور نیست. برای کارگران ریزترین جزئیات از مقابله با سرپرست رشوه خوار يك بخش تا اخراج زالوی اصلی هفت‌تپه و تا لغو کل بساط استثمار انسان از انسان اهمیت دارد. ابقای اسدیگی یعنی پایمال شدن خون علی‌نقدی و رضا آل‌کثیرها، یعنی جولان دادن مزدوران و مدیران اسدیگی چون آمیلی‌ها. از سوی دیگر برخلاف تبلیغات شایع، مطالبه خلع ید از کارفرما و بخش خصوصی اعلان جنگ به دولت است و نه ترجیح بخش دولتی بر خصوصی. کارگر می‌گوید دولت حق ندارد اموال عمومی را از دست چپ به دست راست خود بدهد و به این بهانه از کلیه وظایف عمومی خود نسبت به جامعه سلب مسئولیت نماید. کجا کارگران شعار "زنده باد بخش دولتی" سر داده‌اند که يك عده منتقد مغرض، آن را به کارگران نسبت می‌دهند! کارگر با شعار خلع ید از بخش خصوصی بیش از آنکه با کارفرما درگیر شوند با دولت درافتاده‌اند. آیا نیروهای یگان ویژه و قوای سرکوبگر که کارگران را دستگیر و شکنجه می‌کنند دولتی هستند یا خصوصی؟

جمع‌بندی کنیم؛ کارگران هفت‌تپه بارها صریح و شفاف گفته‌اند که هدفشان لغو خصوصی‌سازی و تشکیل شوراهای مستقل کارگری است. آنان در این راه جانفشانی‌ها کرده، هزینه‌ها داده و حماسه‌ها آفریده‌اند. بدیهی است هر مبارزه واقعی فراز و فرود و پیشروی و پسروی‌های خودش را دارد. امروز کارگران ضمن وفاداری کامل به تمام خواست‌های برحق خویش، بر خلع ید از زالو به مثابه يك تاکتیک متحد‌کننده پای می‌فشارند. در این میان آنان که به هر بهانه‌ای از موضع چپ یا راست در مسیر مبارزه کارگران سنگ اندازی می‌کنند کنار دشمن طبقاتی ایستاده‌اند.

هفت‌تپه و مساله استقلال طبقاتی

آوازه هفت‌تپه امروز به یمن مبارزات شکوهمند کارگران چنان در جامعه پیچیده که برای آن دهها شعر و ترانه به زبان‌های مختلف فارسی، عربی و لری و غیره سرود شده است.

مدیر عامل، وکیل، فرماندار / میخوان کارگر بشه بیکار

همدستن با سرمایه‌دار / نقشه اینه بشیم استثمار / کور خوندین کارگر شده بیدار!

کارگر وایساده پشت کارگر / تو کارخونه، کارمند یا برزگر

همدوش کارگر مرد / زنا تو صف اول نبرد

اما تداوم مبارزه کارگران و تبدیل آن به تیتراژ رسانه‌ها، تبعات مثبت و منفی خود را داشته است. از یکسو توجه اقشار تحت ستم جامعه نظیر دانشجویان، معلمان، بازنشستگان را به حمایت از آن‌ها جلب نموده و از دیگر سو پای بخش‌هایی از حاکمیت را برای کنترل و کانالیزه کردن روند مبارزه به هفت‌تپه باز کرده است.

حالا ایادی حکومت از خبرنگار-بازجو و مستندسازان سوخته گرفته تا نمایندگان مجلس و بسیجیان اسیدپاش نیز هر روز به يك بهانه وارد هفت‌تپه شده و گوشه‌ای از وظایف سرکوب‌نرم خودشان را پی می‌گیرند. همین امر موجبات نگرانی چپ‌مفسر و مبصر را فراهم کرده است. ظاهراً دخالت همزمان دو قطب جامعه، توده‌های زحمتکش و ایادی حکومت، در دستگاه تفکر این چپ نمی‌گنجد و برایش قابل هضم نیست.

می‌گویند استقلال طبقاتی کارگران نباید مخدوش شود، می‌گویند کارگران نباید به پیاده نظام حکومتی‌ها تبدیل شوند، می‌گویند ورود نمایندگان مجلس یعنی يك جای کار می‌لنگد؛ شعارها و مطالبات نادرست است. چپ‌مفسر همانا چون درگیر مبارزه نیست و تاکتیک نمی‌شناسد، شعار کارگران یعنی خلع ید از زانو و لغو خصوصی‌سازی را انحرافی می‌داند که زمینه‌ساز نفوذ بخش‌هایی از حکومت در هفت‌تپه شده است. و راهکار از نظر این به قول انگلس حکیم باشی‌های سوسیالیست عبارت از چیست؟ بازگشت به مطالبات صنفی و معیشتی، یا هجوم برای لغو استثمار و کار مزدی.

گفته می‌شود بازگشت به مطالبات صددرصد کارگری مثلاً مبارزه برای افزایش دستمزد یا حق

ایجاد تشکل مستقل کارگری ضامن استقلال طبقاتی کارگران است. آیا همین چندی پیش شوراهای اسلامی کار با طومار شش هزار امضایی پرچمدار مبارزه برای افزایش دستمزد نشده و استقلال طبقاتی را مخدوش نکرده بود؟ آیا رضا رخشان و فریدون نیکوفرد دو چهره منفور و ضد کارگری، فی الحال با مطالبه تشکل مستقل کارگری در خدمت زالو نیستند؟ آیا حییبی عضو شورای اسلامی کار در برنامه لایو با کارگران از تشکیل مجمع عمومی مستقل کارگران در هفت تپه بطور صوری هم که شده دفاع نکرد؟ می‌خواهم بگویم هر شعار و مطالبه‌ای که کارگران بتوانند حول آن متحد شده و جنبشی راه بیاندازند محال است به دخالت بخش‌هایی از حاکمیت برای سرکوب و کنترل آن به دو طریق چماق و هویج منتهی نگردد.

تنها شعار مرگ بر حکومت جمهوری اسلامی و زنده باد انقلاب کارگری است که می‌توان به ضرس قاطع گفت هیچکدام از جناحین حکومت اسلامی نه می‌خواهند و نه می‌توانند آن را به نفع خود مصادره نمایند. حیرت انگیز اینکه طیف دیگر چه مفسر و مبصر همین توقع را از کارگران دارند. تصور کنید کارگرانی که با این همه جانفشانی و از خود گذشتگی هنوز قادر به اخراج زالوی هفت تپه نشده‌اند با شعار سرنگون باد رهبر یا لغو استثمار به مبارزه ادامه دهند! این منطق مبتنی بر رادیکالیسم کاذب آنقدر مضحک است که کمترین توضیح برای بطلان آن اتلاف وقت خواهد بود.

راست این است که تبلور استقلال طبقاتی کارگران جز در حزب سیاسی طبقه میسر نخواهد شد. همین جا به يك ویژگی مشترك اکثریت قریب به اتفاق این چپ‌های مفسر و مبصر می‌رسیم؛ فعالین منفرد و رسانه‌های مستقلی که حزب گریز و حزب ستیزند. خطای فاحش این به قول انگلس حکیم باشی‌های سوسیالیست در نقطه عزیمت فردگرایانه و خود مرکزینی‌شان ریشه دارد. این‌ها وظایف حزب سیاسی را به دوش طبقه کارگر و مضحک‌تر از آن روی شانه‌های نحیف کارگران يك کارخانه می‌نهند. نمی‌شود بگویند کارگر حزب لازم ندارد و یا تمام احزاب چپ فی الحال موجود به طبقه بی‌ربط‌اند از کارگران يك کارخانه واحد بخواهید با شعار لغو اعدام به میدان بیایند. مگر اتحادیه کارفرمایان و وظایف دولت سیاسی کارفرمایان را عهده دار شده‌اند که شما از سازمانهای غیر حزبی کارگران چنین انتظاری دارید؟ پیکار پرولتاریا و بورژوازی در عرصه‌های مختلف سیاسی و اقتصادی و اشکال متناسب با آن صورت می‌گیرد. جدال سراسری و سیاسی با بورژوازی، رسالت کارگران متشکل شده در حزب سیاسی است و نه تشکل‌های توده‌ای یا یکرشته مشخص. نقد مفید است لیکن نقد نادرست و از آن بدتر مغرضانه کمتر از ضربه دشمن، مخرب نیست. متاسفانه نقدهای این چپ مفسر، جز تخریب روحیه و کم بها دادن به دستاوردهای تاکنونی حاصلی نداشته است.

خلاصه می‌کنیم؛ تا آنجا که به کارگران هفت‌تپه برمی‌گردد آن‌ها توانسته‌اند با اتخاذ بهترین تاکتیک ممکن مبارزه‌ای را به مدت چندین سال حول فوری‌ترین خواست‌های خود تداوم دهند. هفت‌تپه‌ای‌ها اکنون وسط رینگ بوکسی قرار گرفته‌اند که چشم‌یاری به ما دوخته‌اند. بر ماست که به آن‌ها گل بدهیم نه به سمت‌شان سنگ پرتاب کنیم.

۲۱ ژانویه ۲۰۲۱

علیه عوامل تشنت و تفرقه در هفت‌تپه

هفت‌تپه حکایت غریبی پیدا کرده است. کشمکش طبقاتی در این منطقه فراز و فرود بسیاری به خود دیده است. وقایع چنان غیر قابل انتظار و تحولات چنان غافلگیرانه رخ می‌دهند که هر بار توازن قوای موجود را یکسره دگرگون می‌سازند. درست جایی که بورژوازی اعتراضات را سرکوب کرده و به خیال خویش غائله را خوابانده، ناگهان يك اعتصاب حماسی و بی‌نظیر صحنه را تغییر می‌دهد. از طرف دیگر، آنجا که کارگران، هوشمندانجامه را علیه دشمن خود بسیج نموده و خلع ید را امری تحقق یافته می‌پندارند اوضاع ناگهان به گونه‌ای دیگر رقم می‌خورد.

هفته پیش هیئت داورى اعلام رای قطعی در باره هفت‌تپه را به جلسه دیگر موکول کرد. چرا؟ ظاهراً کمبود مدارك! لیکن تحرك چپ ناسیونالیست برای اتهام زنی و تحریف واقعیات از يك سو و اخطار قوه قصاص برای آغاز دوباره محاکمه رهبران کارگری از سوی دیگر، پرده از معمای این تاخیر طراحی شده برمی‌دارد. می‌خواهند جنگ را فرسایشی، ستون پنجم را فعال، رهبران را سرکوب و کارگران را به تسلیم وادارند.

در این جدال نفس‌گیر، اتحاد و همبستگی طبقاتی برای کارگران از نان شب هم واجب تر است. مبارزه اگر ده سال هم به درازا بکشد طبقه متحد می‌تواند دوام بیاورد لیکن تفرقه و تشنت یعنی پایان جنگ، یعنی شکست. رهبران هفت‌تپه و سازماندهندگان اعتراضات، اکنون وظیفه‌ای بس خطیر و سنگین به دوش دارند. آن‌ها می‌بایست از میان زنجیره مطالبات به حق کارگران، آن حلقه اصلی، آن مطالبه محوری را سرلوحه مبارزه قرار دهند که دارای دو ویژگی مهم باشد؛ اولاً آنقدر شورانگیز باشد که تحقق آن مایه مباهات کارگران گردد و الهام بخش آنان برای ادامه نبرد و ثانیاً چنان فراگیر و عام باشد که بتوان تمام بدنه کارگران و نیز اقشار تحت ستم جامعه را حول آن بسیج نمود. به این اعتبار اکتفا کردن به مطالبات صنفی و صرفاً اقتصادی به نوعی پذیرفتن شکست است و در خود فرو رفتن؛ تاکید و تمرکز بیش از حد بر خواست اداره شورایی و کنترل کارگری در لحظه کنونی فاقد پتانسیل کافی برای بسیج کل کارگران و یا بخشهای مختلف تمام طبقه است؛ ادعای مالکیت اشتراکی که دیگر یاوه گویی محض است. چنین به نظر می‌رسد شعار خلع ید از زالو دقیقاً همان حلقه اصلی باشد. مبارزه حول محور حذف زالو با همه اما و اگرهایش، هوشمندانه‌ترین تاکتیکی است که می‌شود برای متحد نگاه داشتن کارگران جهت تداوم نبرد و جلب حمایت آحاد جامعه اتخاذ نمود. تضمین تداوم نبرد پس از خلع ید رسالتی است بر عهده همه

کارگران و کمونیست‌ها و نه بدهی کارگر هفت‌تپه به چپ‌های ناسیونالیست.

آن سوی میدان، حکومت اسلامی نیز تحت فشار اعتصابات نفس‌گیر و حماسی کارگران کاملاً به هم ریخته است. بر متن اعتراض به حق کارگران و دیگر اقشار تحت ستم، دو جناح اصول‌گرا و اصلاح طلب از سر استیصال و در عین حال فرصت‌طلبی به جان هم افتاده‌اند. استفاده از این تشمت و تفرقه در صفوف دشمن، برای کارگران حائز اهمیت است. کارگران هفت‌تپه همواره به قدرت خودشان متکی شدند و باید در اساس باز به همین قدرت متکی شوند اما استفاده از شکافها در صفوف دشمن را نیز نباید نادیده گرفت. بدیهی است حکومت هر چه قدر متشمت و متفرق‌تر باشد آسیب‌پذیرتر و پیروزی بر او سهل‌تر خواهد بود. به نفع کارگر است اگر يك اصول‌گرا یقه هم طبقه‌ای اصلاح طلب خود را بگیرد و او را در صحن مجلس دزد و اختلاسگر خطاب کند و برعکس؛ فی الواقع گوشه کوچکی از يك حقیقت بزرگ را گفته است. پرواضح است که کارگر همواره باید مراقب استقلال طبقاتی خود باشد با این همه تنها ساده لوحان و عوام‌فریبان هستند که استفاده از انشقاق در صفوف دشمن را فروغلتیدن در دام بازی‌های جناحی تلقی می‌کنند. این نوابغ سیاسی نمی‌بینند کارگر در آن واحد دارد با تمام حکومت می‌جنگد و توسط تمام حکومت سرکوب می‌شود. مزدوران اسدییگی، سیلی به صورت کارگر و شلاق بر گرده اش را "نوازش‌های پدرانه" می‌خوانند. شرافت که نباشد دهان بوی تعفن می‌گیرد. با این همه ستون پنجم نظام فراتر از يك یا چند مزدور اجیر شده است. يك خط سیاسی معلوم با شخصیت‌های متعدد، بخشا آگاهانه و بخشا ناآگاهانه و بدلائل دیگر، اکنون همراه و همسو با سرکوبگران کارگران، تمام و کمال مقابل کارگر صف آرایی کرده است. خوشبختانه این عناصر نقشی و نفوذی در جنبش کارگری ندارند با اینحال بعنوان يك نگرش و خط سیاسی، علیه هر تحول رادیکال در جنبش کارگری است و به راست نیرو می‌دهد.

ناسیونالیسم چپ امروز در هیئت همان عوام‌فریبانی ظاهر شده که رسالتش ایجاد تفرقه و تشمت در صفوف کارگران است. اگر آگاهی نمی‌تواند جز هستی آگاه باشد آنگاه آگاهی این چپ که خود را تحت عنوان "فعال کارگری" شناسانده است نمی‌تواند آگاهی انتزاعی و مجرد نباشد. شبه انقلابیون چپ نما با نقد انتزاعی در قالب عبارت پردازی‌های توخالی و انقلابی مآبانه، با دروغ و تحریف واقعیت، با پرتاب اتهامات ناروا به سمت صدیق‌ترین کارگران، عملاً در جبهه کارفرمایان شمشیر می‌زنند. جای تاسف است که کسی که دو سال پیش هیئت مدیره شرکت واحد را به خاطر عدم برگزاری مجمع عمومی فاقد صلاحیت می‌دانست امسال سندیکای هفت‌تپه را یگانه مرجع ذیصلاح برای صدور فراخوان می‌داند. پشت این تناقض‌گویی آشکار اغراض شخصی نهفته است، غرض تخریب شخصیت رهبران محبوب کارگری است. وانگهی اگر خواست خلع ید بکل غلط و بازیچه شدن است، چه فرق می‌کند فراخوان دهنده، شخص باشد یا تشکل؟ این‌ها يك بار پیش از

تجمع فراخوان دهنده را بابت چنین دعوتی به سخره گرفتند و يك بار پس از تجمع بابت عدم حضور در آن! تردید ندارم اگر کارگران هفت تپه عازم تهران می شدند آماج حملاتی به مراتب تندتر از سوی بخشی از منتقدین قرار می گرفتند.

ناسیونالیست‌های چپ‌نما نه از جنس کارگر صنعتی‌اند و نه قادر به سازماندهی طبقه، لیکن داعیه رهبری آن را دارند. مباحث تئوریک آن‌ها مبتذل، شعارهایشان توخالی و خرده گیری‌هایشان جنجال برسر هیچ است. در بحبوحه حادثه‌ترین کشمکش طبقاتی، دغدغه ذهنی این‌ها عبارت از این است که چرا اسماعیل نوشته است ”جامعه کارگری“ و یا می گوید والسلام!! این است تمام عمق جدال تئوریک و نکته سنجی این منتقدین! مبارزه بی‌امان با این خطوط انحرافی و افشای عوامل تفرقه و تشتت در جنبش کارگری يك وظیفه تعطیل ناپذیر کمونیست‌ها برای حفظ انسجام و همبستگی طبقاتی کارگران است.

وضعیت بغرنج هفت‌تپه هشدار و خطای مهلک

ما بارها و در نوشته‌های متعدد از پیچیدگی وضعیت هفت‌تپه صحبت کرده‌ایم و گفته‌ایم این وضعیت بغرنج نتیجه سیطره يك حکومت نامتعارف و قرون وسطایی بر حیات و ممات هشتاد میلیون انسان است. زالو از ابتدا برای غارت هفت‌تپه آمده بود و چون خلع گردید قصد ویران کردنش را دارد. سلب مالکیت از مالک شرکت، سنگ بسیار بزرگی بود که کارگران توانستند با تلاش هرکولی آن را از جای بردارند. جایی که صاحبان بانک‌ها و مدیران موسسات مالی، پول سپرده گذاران را روز روشن بالا می‌کشند و مال باختگان حتی نمی‌توانند به کارمند دون پایه آن نهادهای مالی تعرض کنند، هفت‌تپه ای‌ها به اتفاق، مالک يك مجتمع عظیم تولیدی را با خفت و خاری از شرکت اخراج کردند؛ این جلوه‌ای است از قدرت اجتماعی پرولتاریا. قابل پیش بینی بود فرصت طلبان برای سوار شدن بر موج و زالوی زخم خورده برای نابودی هفت‌تپه از هیچ تلاشی فروگذار نخواهند کرد. هفت‌تپه سهل است سرمایه‌داران کل کشور عزیزشان را به تلی از خاک بدل می‌کنند اگر از آن‌ها سلب مالکیت شود.

نمایندگان و پرچمداران خلع ید که در هفت‌تپه به “جریان بخشی” معروف شده‌اند درست از فردای جشن پیروزی تحت شدیدترین فشارها قرار گرفته‌اند. مخالفان سرخ پوش و پادروای خلع ید و واضعان تز علی‌السویه بودن خصوصی-دولتی تحقیرشان می‌کنند و پیروزی‌شان را به حساب قوه قضاییه و دانشجویان عدالتخواه می‌نویسند. این چندان اهمیتی ندارد. زالوی زخمی اما قدرت اجتماعی دارد و برای تبدیل هفت‌تپه به زمینی لم یزرع عزم جزم کرده است. او به کمک عناصر خویش در ادارات مختلف، هفتاد درصد حقا به را کاهش داد و پرداخت حقوق‌ها را معلق کرد. می‌گوید بروید دستمزدتان را از جریان بخشی بگیرید. کنایه می‌زند که این‌ها می‌گفتند بعد از خلع ید هفت‌تپه گلستان می‌شود. جماعت بی‌شرم، اسماعیل بخشی را مسئول و مقصر وضعیت فلاکت بار شرکتی می‌دانند که حق ورود به آن را ندارد؛ فلاکتی کاملاً تصنعی و طراحی شده توسط زالو. هفت‌تپه اکنون تشنه است و دارد می‌میرد، کارگران به شدت نگران امنیت شغلی خویش‌اند. اوضاع طوری شده که جلیل احمدی رئیس فعلی شورای اسلامی منحل شده، ادای لیدر اعتصاب در می‌آورد، برای رهبران واقعی کارگران رجز می‌خواند، و وارونه‌تر و مضحک‌تر از همه اینست که این نوع اعتصاب کارفرمائی-شورای اسلامی هوادارانی میان مدعیان چپ و طرفدار هفت‌تپه دارد!

خلع یدکنندگان اما هم‌زمان باید برای نجات هفت‌تپه و دفاع از حیثیت خویش بجنگند. اتهام‌ها کثیف و غیرقابل تصور است تا جایی که یوسف بهمنی رو به عوامل زالو فریاد می‌زند هر چه

تاکنون نصیب من شده از آن شما. پانزده پرونده امنیتی را به تساوی میان خود تقسیم کنید. راستی که چه روزهای تلخ و سختی را می‌گذرانند هفت تپه‌ای‌ها. چپ پوپولیزم هم قومه کشی علیه یاران بخشی را به کارگران رادیکال نسبت می‌دهد فقط برای آنکه کارگر چاقو خورده به قدر کافی سرنگونی طلب نبوده است. همان کسانی که نقش وکیل مدافع را برای دست راستی‌ترین شخصیت‌ها ایفا می‌کنند به کارگران که می‌رسد در قامت دادستان ظاهر می‌شوند. تازه طرف وقتی متوجه خطا و پرت بودن مفرط خود میشود، می‌نویسد کارگران درسهای خوبی از این واقعه گرفتند! بدینسان هفت تپه نقاب از چهره چپ پوپولیزم برمی‌دارد.

هشدار و خطای مهلك

تحت تاثیر قیل و قال مضحکه انتخابات، به نظر می‌رسد افرادی از یاران خلع ید کننده بدور از چشم هم‌زمانشان ساز دیگری را کوک کرده‌اند. حضور تلفنی مسلم چشمه خاور در تریبون انتخاباتی جلیلی که توسط عدالتخواهان بسیجی راه افتاده بود، اظهارات بشدت نسنجیده و نادرست و ضد هفت تپه وی از مخاطرات دیگری سخن می‌گوید. کارگران هفت تپه در برخورد به این سواستفاده سیاسی عدالتخواهان و این خطای مهلكچشمه خاور، برخوردی سنجیده و قاطع و روشنگر داشتند. آن‌ها برخلاف قاضی القضاات‌های خودگمارده فوراً حکم صادر نمی‌کنند، از شیوه کار و روابط این و آن بیشتر اطلاع دارند، نمی‌خواهند به حکومتی‌ها کادر تقدیم کنند و راه برگشت از خطا را باز گذاشتند و درعین حال اتمام حجت کردند. جریانی و کسانی که بخواهند از روی سر و دوش هفت تپه‌ای‌ها بالا بروند تا ثمره تلاش و مبارزه حماسی خود و رفقاییشان را به حساب نظام و گروه و جناحی از آن بگذارند، خودکشی سیاسی کرده است و عاقبتی جز رخشان و نیکو فرد نخواهد داشت. جای تاسف بسیار است، اما مبارزه کارگری و نبرد طبقاتی لحظات و اوضاع متضاد و متناقض زیاد دارد. اگر فرض بگیریم که این برخورد "تاکتیک" است، حتی موقتی است و نه نهائی، فقط تیر زدن به پای خویش و تیر زدن به شقیقه هفت تپه است. تاکتیک باشد نمی‌گیرد چرا که مقامات ذره‌ای تعهد ندارند تا به قول و قرارهای بین خودشان عمل نمایند، عمل به وعده‌هایشان در قبال کارگر پیشکش.

و هشدار ما اینست که جریان عدالتخواهی که امروز در هیئت رئیس جمهوری قاتل بیشتر وارد صحنه میشود، بدنبال "نمایندگان کارگری" خویش در صناعی باشد که تاکنون این‌ها توانسته‌اند افرادی را در تورشان بیاندازند. برخی از فعالین ممکن است این توضیح یا تصویر را بدهند که از آن‌ها استفاده می‌کنند اما در واقع برعکس است و این آن‌ها هستند که شرافت سیاسی و مبارزات کارگران هفت تپه را لگدمال و وسیله رسیدن به مقام و منصب خویش می‌کنند. اما اگر پشت این تحرکات تصمیم یا اراده‌ای آگاهانه باشد، که هزار بار ما هم امیدواریم نباشد، آن وقت تبدیل شدن

به اعضای جدید شورای اسلامی و یا نهاد "کارگری" عدالتخواهان در هفت تپه تنها تف سربالاست. تردیدی نیست در هفت تپه این نوع سیاستها جائی پیدا نمی کند. این راه را دیگران رفته اند. بخشی از اعضای هیئت مدیره سابق سندیکای نیشکر هفت تپه این راه را در خدمت رستمی و اسدیگی رفتند و امروز بجز بدنامی و نفرت چیزی ندارند. حیف است کسانی که میان کارگران ارج و قربی دارند، تاکنون زحمت کشیدند و هزینه دادند، وارد این محاسبات شوند. اما اگر شدند باید بدانند برخورد قاطع و بدون تخفیف با آنها صورت می گیرد. چنان که گفتیم برخلاف پوپولیسرها ما دادستان هیچ کارگری نخواهیم شد، حکم قلع و قمع و تقاضای اشد مجازات برایشان نمی کنیم، رفیقانه می گوئیم این راه که می روی بدون بازگشت است، با حرمت و تاریخ خودت و رفقایت بازی نکن، اما اگر رفتی دیگر باید عواقب و مسئولیت عملت را بپذیری.

۲۸ خرداد ۱۴۰۰

مروری بر نخستین اعتصاب خونین کارگران نفت به بهانه پیام رضا پهلوی

اعتصابات اخیر کارگران نفت خونی تازه در رگ‌های توده‌های عصیانگر به جریان انداخته است. جامعه به تجربه در تحرك و اعتراض نفتی‌ها بارقه‌ای از امید به پیروزی و تحقق آزادی و برابری می‌بیند. پیام مادران دادخواه این داغدیدگان و زخم‌خوردگان تاریخ نیز نشانه‌ی باور آنان به توانایی کارگران در برچیدن بساط ظلم و بیعدالتی است. اعلام حمایت سایر بخش‌های کارگری از اعتصاب نفتی‌ها جلوه با شکوه دیگری است از همبستگی طبقاتی و انسانی.

”از کارگران هفته‌تپه به کارگران نفت:

با پوست و گوشت و خون‌مان درد و رنج شما را لمس کرده‌ایم و می‌فهمیم پس بدانید به یادتان، کنارتان و صدایتان هستیم. تنها تحفه‌ای که داریم پیشکش، يك دسته ساقه نیشکر سبز به سبزی جان‌های شیفته شما عزیزان و شعار ”کارگر نفت و گاز اتحاد اتحاد“ است. پیروزیتان را آرزومندیم!“

اما رضا پهلوی نیز در پیامی کوتاه با کارگران نفت ابراز همراهی و همدلی کردند. ایشان بدون اشاره مستقیم به هیچ مطالبه‌ای، صرفاً از پیگیری کارگران برای رسیدن به حقوق خویش البته با تکیه بر ”نافرمانی مدنی“ اظهار خرسندی نمودند. همین ابراز همبستگی و همین و تاکید بر ”نافرمانی مدنی“ ما را بر آن داشت تا نقبی بزیم به گذشته و مروری کنیم بر چرایی نخستین اعتصاب کارگران نفت و نحوه برخورد حکومت وقت با آنان. هر چه باشد ایشان پرشورترین و ذینفع‌ترین مدافع بازگشت به گذشته است؛ گذاشته‌ای که هوادارانش آن را با جار زدن ”رضا شاه روح شاد“ به مردم و به ویژه کارگران وعده می‌دهند.

نخستین اعتصاب کارگران نفت سال ۱۳۰۸ و در زمان رضا شاه ”روح شاد“ اتفاق افتاد. آن روزها نه ولی فقیه‌ی بود، نه شیخ الوزرایی، نه پیمانکاری و نه کسی می‌دانست نئولیبرالیزم یعنی چه. خلاصه ایران دست ایرانیان یعنی رضا شاه بود. با این همه نحوه استخدام کارگران، شدت استثمارشان و شیوه‌های مقابله شاه با اعتراضات، همدلی و همبستگی نبود سهل است به طرز حیرت‌انگیزی با سرکوبگران معاصر شباهت داشت.

ابتدا از روش‌های تضییع حقوق کارگران از همان بدو استخدام بگوئیم. در کتاب خاطرات یوسف افتخاری چنین می‌خوانیم:

تقلیل حقوق؛ طریق فوق عبارت بود از اخراج مداوم عده‌اد از کارگران شعبات مختلف و

تشکیل اردوی بیکاران و بعد از مدتی مجدداً استخدام سالمترین و قویترین آنان با مبلغی به مراتب کمتر از حقوق سابق. مقامات به بهانه‌ی اینکه کار کم شده و احتیاج به عده‌ای از کارگران ندارند، کارگران را از کارخانه اخراج کرده و آنان را به اردوی بیکاران ملحق میکرد. کارگران اخراج شده مدتی بیکار گشته، علاوه بر اینکه ذخیره‌ای را که در نتیجه مدتها جان کندن عایدشان شده بود خرج احتیاجات عائله میکردند و کلیه‌ی اثاثیه خانه را به قیمت ناچیزی به کسبه بی‌انصاف خوزستان فروخته، بالاخره مستاصل شده برای درخواست کار مجدداً به اداره استخدام شرکت مراجعه میکردند. مامورین اداره استخدام پاسخ می‌دادند شرکت همچنان کاری ندارد، ولی چون صاحب "رئیس قسمت" از شما راضی است ما میتوانیم شما را با حقوق کمتر استخدام کنیم به شرط آنکه کوشش کنید همیشه رضایت و نظر صاحب را جلب کنید. منظور از جلب نظر صاحب این بود که از شدت و سختی کار و قلت حقوق شکایت نداشته باشند. کارگران مستاصل و درمانده شرایط غیرقابل قبول و کمرشکن شرکت نفت را ظاهراً قبول کرده برای تهیه قوت لایموت عائله شان با حقوق ناچیز مشغول کار میشدند.

پس از استخدام مجدد، کارگر دیگر برده مطلق بود چرا که با مشاهده کوچکترین اعتراضی، وی را اخراج و نامش را این بار وارد لیست سیاه می‌کردند. بلك لیست‌ها حق استخدام مجدد را برای همیشه از دست می‌دادند. در سال ۱۳۰۸ یعنی سال اعتصاب، آمار بلك لیست‌ها فقط در آبادان پانصد نفر بود.

امروزه به این شیوه دغلكاری برای مکیدن خیرین شیره جان انسان‌ها می‌گویند خصوصی سازی و به کارگران فاقد هرگونه حق و حقوقی می‌گویند پیمانی و قراردادی. چنانکه ملاحظه می‌کنید خوی درندگی استثمارگران سلطنت طلب و ولایت مدار صد سال است تغییری نکرده اما فرهنگ و اژگان پارسی و عربی شان چرا.

شرایط زیست کارگران نفت این تولیدکنندگان طلای سیاه در آن سال‌ها دون شأن انسان و حتی حیوانات بود. محله کارگران (احمدآباد) به علت نداشتن آب و مستراح به قدری کثیف و متعفن بود که اغلب امراض از آنجا شیوع پیدا می‌کرد. فاصله محل سکونت عده‌ای از کارگران تا تصفیه خانه آبادان بیشتر از دو کیلومتر بود. کارگران مجبور بودند در آن هوای گرم و طاقت فرسای خوزستان این راه طولانی را پیاده طی نمایند. ظاهراً ساعت کار شرکت نفت انگلیس و ایران روزی هشت ساعت بوده ولی از روی حساب دقیق روزی یازده ساعت وقت کارگران در کارخانه و بین راه تلف میشد. در گرمای شدید و سوزان خوزستان روزی یازده ساعت کار کردن بسیار مشکل و حتی از قدرت هر حیوانی خارج بود. فقط انسانهای اسیر و گرفتار از روی اجبار تحمل آن شدايد و سختی را مینمودند. در اغلب نقاط خوزستان مخصوصاً در فصل تابستان، زندگی بدون

یخ و آب خنک بسیار مشکل و گاهی طاقت فرساست علی الخصوص برای کارگرانی که مجبورند روزی هشت ساعت زیر آفتاب سوزان برای تأمین حداقل معاش عائله خود پرمشقت‌ترین کارها را انجام دهند. شرکت نفت انگلیس و ایران با اینکه در آن تاریخ کارخانه یخ داشت و میتوانست در موقع انجام کار یخ کارگران را تأمین نماید، لیکن آن را از کارگران دریغ می‌کرد. این کمپانی متمدن و بشردوست! کارگران را از آشامیدن آب خنک نیز محروم کرده بود سهل است آب آشامیدنی تصفیه شده هم در اختیار کارگران نمی‌گذاشت. کارگران مجبور میشدند در سر کار موقع تولید ثروت، آب گل آلود و نفت آلود بیآشامند. آب آشامیدنی کارگران علاوه بر معایب بالا گرم هم بود. کارگرانی که قادر به تهیه یک ظرف کوزه و یا یک کیسه برزنتی بودند، میتوانستند به وسیله آن آب را نسبتاً خنک و تصفیه نمایند. عده این قبیل کارگران بسیار محدود بود و اکثر آنان به واسطه قلت دستمزد قادر به تهیه کوزه آبی نبودند. کارگرانی که توانسته بودند کوزه تهیه نمایند در نظر رفقایشان جزو اعیان محسوب شده و انگشت نما بودند.

شرکت نفت برای سوانح غیرمترقبه کارگران هیچ‌گونه پیش‌بینی نکرده بود. کارگرانی که در حین انجام کار صدمه دیده و ناقص‌العضو می‌شدند، بدون دریافت دیناری از بابت خسارت از کار اخراج می‌گشتند. اغلب عده زیادی گدا و سبزی فروش و دستفروش نظر هر تازه واردی را جلب میکرد که تمام آنها بدون استثناء در کار شرکت نفت ناقص شده و از کارخانه اخراج شده بودند. به گفته یوسف افتخاری، آن وضعیت آتش زیر خاکستر بود و کارگران آماده انفجار؛ همچنان که امروز.

اتحادیه کارگران نفت در خوزستان به کوشش یوسف افتخاری، رحیم همدانی، شعبان کاوه، وفایی و چند تن دیگر پایه ریزی شد و به سرعت میان کارگران ارج و قربی یافت. اتحادیه به اهمیت نقش و جایگاه زنان واقف بود و در سازماندهی و متشکل ساختن آنان نیز به رغم موانع و مشکلات بی‌شمار همت گماشت. هر فعال اتحادیه موظف بود به امر آموزش و انتقال آگاهی کل خانواده‌های کارگران پردازد و نه فقط باصطلاح سرپرست خانواده. هم از اینروست که اکنون از پس خاطره آن نخستین اعتصاب شکوهمند، کنار یوسف، نام زهرا نیز در تاریخ جنبش کارگری جاودانه شده است.

باری از ۱۳۰۶ زمان ورود یوسف افتخاری به خوزستان تا سیزده اردیبهشت ۱۳۰۸ لحظه آغاز اعتصاب، مدت زمانی بود که کارگران توانستند تشکل مستقل خویش را ساخته و بر بستر خشم و نارضایتی انباشته شده، مترصد لحظه مناسب برای نبرد سهمگین و سرنوشت ساز گردند.

در آن موقع مذاکراتی درباره نفت شروع شده بود. انگلیسی‌ها میبایست بعد از سی سال تاسیسات را تحویل ایران میدادند و مرخص بشوند و دیگر ادعایی نداشته باشند. ولی آنان

می‌خواستند قرارداد نفت را تمدید کنند. اساساً یکی از اهدافشان در خصوص پشتیبانی از رضاشاه همین تمدید قرارداد نفت بود.

یوسف افتخاری و یارانش با توجه به نارضایتی و مخالفت عمومی نسبت به این قرارداد، موقعیت را برای اعتراض و در صورت ممکن اعلام اعتصاب عمومی مناسب یافتند. اتحادیه بیانیه‌ای علیه تمدید قرارداد و نیز تبعیض‌های موجود نوشت و در سطح شهر توزیع نمود. پلیس رضا شاهی اما همینقدر "نافرمانی مدنی" را هم تحمل نکرد و فرمان بگیر و ببند نویسنده‌گان بیانیه را صادر کرد. مظنونین از جمله یوسف و رحیم همدانی بازداشت شدند. دستگیری‌ها نتیجه عکس داد و چونان جرعه عمل نمود؛ اعتصاب آغاز شد.

۱۳ اردیبهشت ۱۳۰۸ کلیه کارگران تصفیه خانه آبادان که عده آنها ۱۴ هزار نفر بود اعتصاب کردند. شرکت نفت برای اینکه اعتصاب به جاهای دیگر به ویژه مسجد سلیمان سرایت نکند فریبکارانه دستور داد به بهانه اینکه عید فرنگی‌ها است، روز دوشنبه تعطیل شود. (در آن موقع تمرکز کارگران در آبادان و مسجد سلیمان بود، هفتگل و گچساران و غیره از نظر تعداد کارگران چندان مهم نبودند).

اعتصابیون جلو تصفیه خانه ی متمرکز شده، تقاضا می‌کردند که:

۱- کلیه ی

محبوسین که به اتهام تشکیل اتحادیه و به جرم مبارزه با ورود سرجان کدمن و مخالفت با مذاکره در خصوص تمدید قرارداد داری توقیف شده‌اند آزاد شوند.

۲- به کارگران به قدری حقوق بدهند که تکافوی حداقل معیشتشان را نماید.

۳- کارگران سالی یک ماه مرخصی با استفاده از حقوق داشته باشند.

۴- کلیه جرایم نقدی ملغا گردد.

۵- برای عموم کارگران متاهل و مجرد خانه تهیه شود.

۶- برای ایاب و ذهاب کارگران از منزل به کارخانه و برعکس وسایل نقلیه تهیه شود.

۷- آب آشامیدنی تصفیه شده در دسترس عموم کارگران بگذارند.

۸- اخراج بدون علت کارگران که با میل انگلیسی‌ها انجام میشود موقوف گردد.

۹- موضوع اخراج ابد از کار و لیست سیاه (بلا تکلیفی) از بین رفته، کارگران بلا تکلیف به کار گمارده شوند.

۱۰- وضع بیمارستان شرکت اصلاح شود و بایستی کلیه کارگران بیمار به حساب شرکت معالجه شوند.

۱۱- کتک زدن و تعدی و بیاحترامی به کارگران ملغا گردد.

۱۲- آزادی و شخصیت حقوقی اتحادیه ی کارگران به رسمیت شناخته شود.

- ۱۳- به معلولین که بدون پرداخت دیناری از کار برکنار شده‌اند نسبت به سنوات خدمت و میزان صدمه‌ای که دیده‌اند مبلغی به عنوان خسارت پرداخت گردد.
- ۱۴- کارگران از حیث حوادث و پیری بیمه شوند.
- ۱۵- در فصل تابستان ساعت کار از هشت ساعت به هفت ساعت تقلیل یابد.
- ۱۶- عائله کارگران در مریضخانه‌ی شرکت بستری و به طور مجانی معالجه شوند.
- ۱۷- برای جلوگیری از اجحافات و گران‌فروشی‌ی تجار و به منظور بهبود زندگی کارگران، شرکتی به نام شرکت تعاونی مصرف کارگران با سرمایه‌ی کمپانی تاسیس شود که کارگران بر آن نظارت داشته باشند.

مقامات در چشم برهم زدن برای خواباندن "غائله" با خدعه و نیروی سرکوب مقابل کارگران ظاهر گشت. ابتدا حکمران آبادان در صدد برآمد بوسیله دروغ‌پردازی و وعده و وعید از اعتصاب کارگران جلوگیری کند. لیکن يك کارگر جسور و ورزشکار به پشتیبانی جمعیت، پا را از حدود "نافرمانی مدنی" فراتر نهاد و چنان کشیده‌ای به صورت حاکم نواخت که چرخ خورد و پا به فرار گذاشت. رکن الدین مختاری رئیس شهربانی هم به قصد سخنرانی بالای نیمکت رفت که کارگران نیمکت را از زیر پایش کشیده، با صدای "مردم باد مزدور" از محوطه بیرونش کردند. پلیس از ترس کارگران به عمارت شهربانی پناهنده شده، درب شهربانی را بسته پشت بام سنگربندی کردند. عمارت محقر شهربانی از طرف کارگران محاصره گردید. رئیس شهربانی که تا پیش از این ادعای فرعون‌ی می‌کرد، به رهبران کارگران متوسل شده و التماس و استغاثه می‌کرد که از ورود کارگران به شهربانی جلوگیری نمایند.

در این میان خشم و حرارت زنان بمراتب بیش از مردان بود. عده‌ای از پاسبانان شهربانی از زنان کتک مفصلی خوردند. زنها میخواستند به محرمه رفته، مجسمه رضا شاه کبیر را سرنگون نمایند اما از طرف هیئت اعتصاب دستور دادند که از این عمل خودداری شود.

وقتی پلیس، سرباز و ژاندارم‌های ایرانی-آریایی حریف کارگران نشدند، رضا شاه "روحش شاد"، علیرغم اعتقاد به تقدس "تمامیت ارضی"، به کشتی‌های جنگی انگلستان اجازه ورود به "خاک پاک وطن" داد. دیکتاتور هیچ جایی برای اعتراض کارگران به شیوه "نافرمانی مدنی" باقی نگذاشت. شهر صحنه يك جنگ تمام عیار میان قوای سرکوبگر ایران و انگلیس با کارگران و زحمتکشانشان گردید. بعلاوه، اراذل و اوباش اجیر شده با کارد و قمه و شمشیر به جان مردم افتادند و متقابلاً مردم از زن و مرد با سنگ و چوب و مشت از خود دفاع می‌کردند. اعتصاب و جنگ سه روز تمام ادامه داشت. بیش از سیصد نفر دستگیر و ده‌ها تن زخمی شدند.

تاریخ جنبش، از پیروزی قوای سرکوبگر در این جدال نابرابر میان کار و سرمایه می‌گوید. با

این همه هیچ مبارزه‌ای حتی در صورت شکست نیز بدون دستاورد نیست. از جمله فواید این نبرد خونین برای کارگران را موارد زیر برشمرده‌اند:

- حقوق کارگران از پانزده درصد الی پنجاه درصد اضافه شد.
- کلیه کارگران بیکار در آبادان به کار گمارده شدند.
- عموم بلاک لیستی‌ها (اخراج‌شدگان ابد) به کار گمارده شدند.
- کارگران مصدوم و معلول را که بدون پرداخت خسارتی از کار برکنار شده بودند، از اطراف احضار کرده و با پرداخت مبلغی رضایت گرفتند.
- شروع به ساختن مساکن جهت کارگران باسابقه نمودند.
- کتک و بی‌احترامی و اخراج بدون علت و جرایم کارگران ملغی گردید.
- از طرف اولیای کمپانی به ادارات مربوطه دستور دادند که دقیقاً به عرایض شکایات کارگران رسیدگی کرده و رضایت خاطر آنان را جلب نمایند.
- عده‌ای از مهندسین و مأمورین انگلیسی که مورد تنفر و انزجار کارگران واقع شده بودند، به زور از کار برکنار شدند.
- تبعیدشدگان در اغلب نقاط ایران مخصوصاً در مازندران و تهران شروع به فعالیت تشکیلاتی کرده نتایج فراوانی از عمل آنان عاید تشکیلات سری کارگران گردید.
- کارگران امیدوار شدند که می‌توانند به وسیله مبارزات طبقاتی به اوضاع اسفبارشان بهبودی بخشند.

پایان این مبارزه برای یوسف افتخاری و رحیم همدانی از رهبران و سازماندهندگان اصلی چندان خوشایند نبود، آنها روز پیش از اعتصاب دستگیر و قریب سیزده سال در زندان تحت شکنجه و فشار و تعدی قرار گرفتند.

راستی آیا رضا پهلوی با کارگران اعتصابی سال ۱۳۰۸ به ویژه یوسف و رحیم ابراز همبستگی می‌کند؟ آیا برای تباه شدن بهترین سال‌های عمر آنان در زندان‌های جد بزرگوارش اظهار ندامت می‌کند؟ خوب است ایشان بدانند کارگران مبارز امروز ادامه دهنده راه همان رهبران هستند.

۱ جولای ۲۰۲۱

رئیس قهرمان خلع ید نیست

ستاد انتخاباتی رئیس قاتل‌ها کمین خود را با گزافه‌گویی و دروغ پردازی آغاز کرده است. چنین ادعا می‌شود که خلع ید در راستای مبارزه با فساد و بدست‌ریسی انجام گرفته است؛ همان دست‌های آغشته به خون هزاران معترض و مدافع کارگر. ظاهراً آن همه جانفشانی‌های کارگران، آن همه اعتصاب‌های کوچک و بزرگ زیر آفتاب داغ، گرسنگی کشیدن، گرم‌زدگی، کرونا گرفتن، صدها پرونده قضایی، دهها اخراجی، زندانی و شکنجه و تا پای اعدام رفتن، خودسوزی و خودکشی، گلوله باران منزل مسکونی و هزار و یک مصیبت دیگر هیچ بوده است و چرخش قلم جناب ریسی پای یک برکه کاغذ همه چیز! کار را که کرد آنکه تمام کرد. تبلیغات‌چی‌های اسلامی با کمال وقاحت خلع ید را در کارنامه ریسی گنجانده‌اند تا خون آشام بودنش را تحت الشعاع قرار دهند و تطهیرش کنند. می‌خواهند در آستانه انتخابات کسی را حامی و دوستدار کارگر نشان دهند که ننگ صدور حکم شلاق بر‌گرفته‌ی کارگر در پرونده‌اش دارد. خیر، عالیجناب قاتل، بدن‌های دفن شده در گورستان خاوران و تن‌های شلاق خورده کارگران شهادت می‌دهند شما شاید هستید. خلع ید کار شما نبود. شما به حکم جایگاهی که در آن قرار دارید نه می‌توانید و نه می‌خواهید قدمی ولو کوچک برای احقاق حق کارگران بردارید. رسالت شما سرکوب معترضان، شکنجه کارگران و اعدام کمونیست‌هاست. الحق و الانصاف کارتان را تاکنون خوب انجام داده‌اید و همواره مورد تایید شورای نگهبان سرمایه بوده‌اید. یحتمل برنده‌ی انتخابات هم خواهید شد همانا چون از میان همپالکی‌ها یتان، رذل‌ترینشان هستید.

اما این فقط ستاد تبلیغ دروغ و خدعه و نیرنگ نیست که رئیس را قهرمان خلع ید جا می‌زند. عوامل اسدیگی و با کمال تأسف برخی "ناظران آگاه‌چپ" نیز در این مدعا سهیم هستند. تمسخرکنندگان "خلع ید یک کلام والسلام" امروز با لبخندی ملیح اخبار هفت‌تپه را دنبال می‌کنند و دیدی گفتم‌شان را می‌گویند. پرواضح است شواهد برای اثبات صحت هر ادعای واهی را می‌توان با دنبال کردن اخبار و حرکت در سطح واقعیت به خلایق نشان داد و تاییدیه گرفت. بالاخره پرونده خلع ید با حکم قوه قضاییه به سرانجام رسید. از چند روز نخست جشن و پایکوبی که بگذریم، کارگران تاکنون روز خوش به چشم ندیده‌اند. حقوق پرداخت نشده، از تشکل مستقل کارگری اثری نیست، هفت‌تپه هم دارد می‌میرد. آری این‌ها همگی واقعیت دارند لیکن برای رسیدن به حقیقت کفایت نمی‌کنند.

جدال طبقاتی در زمین واقعی پیچیده‌تر از آن است که بشود با اتکا به چند اصول انتزاعی و تکرار طوطی وار چند شعار پرولتری ادعای جریان شناسی کرد و خطوط مختلف را از یکدیگر تمیز داد. هفت‌تپه جایی است که وزارت اطلاعات، نمایندگان تشکل مستقل کارگران را چشم بسته به سیاه چالهای مخوف می‌برد و همزمان عامل اطلاعات در کارخانه از ضرورت ایجاد تشکل مستقل کارگری سخن می‌گوید. هفت‌تپه جایی است که مالک کارخانه به قصد اعمال فشار به دادگاه و آزاد کردن دارایی‌ها، با عدم پرداخت حقوق، خودش اعتصاب راه می‌اندازد و آنگاه یگان ویژه را برای ضرب و شتم و پرونده‌سازی برای اعتصاب‌کنندگان، به جز عوامل خودش فرا می‌خواند. هفت‌تپه جایی است که قوای سرکوبگر با شلیک هوایی، اعتصاب‌کنندگان را عامدانه به سمت بیرون از کارخانه و شورش خیابانی جلوه دادن اعتراض هدایت می‌کنند. این وضعیت بغرنج ضرورت هشجاری کارگران به ویژه رهبران و سخنگویان آن‌ها را دو چندان می‌کند. بدون تردید هر جا ظلمی روا شود اعتراض و اعتصاب حق مسلم کارگران است ولو محرك‌کنندگان اولیه آن عوامل زالو باشند. کسی اگر این پیچیدگی‌ها را نبیند بسیار محتمل است موضعی مخالف اعتصاب بگیرد یا در دام زالو و اغراض او بیافتد. "ناظران آگاه چپ" متاسفانه مدت هاست در این خصوص، مواضع اسف انگیزی گرفته‌اند. ما را با این‌ها کاری نیست. روی سخن ما با رفقای کارگر است.

دوستان کارگر؛

مذاکره با هیچ مقام مسئولی از صدر تا ذیل برای پیگیری مطالبات اشکالی ندارد لیکن ملاقات در ستاد انتخاباتی در این مقطع حساس خطایی فاحش است. حضور هر شخصیت موجه کارگری در ستاد انتخاباتی، یعنی خرج کردن از اعتبار کارگر برای صاحب ستاد و مشروعیت بخشیدن به کل انتخابات. این عمل با هیچ هدف و انگیزه‌ای پذیرفتنی نیست. می‌دانیم در این ملاقات، شما نه از زوایه منافع شخصی و حتی تقاضای بازگشت به کار خود، بلکه فقط و فقط از خواسته‌های کارگران دفاع کرده‌اید و از نجات هفت‌تپه سخن گفته‌اید. این تفاوت شماسست با رضا رخشان‌ها و دیگر عوامل زالو که با کمترین پاداش و دریافتی به هم طبقه‌ای‌هایشان پشت کرده‌اند. با علم به این و به رغم این‌ها می‌گوییم و تاکید می‌کنیم رفتن به ستاد انتخاباتی رییس قاتل‌ها با هر انگیزه و هدفی اشتباه محض است و کاری است نابخردانه. حتی اگر این تصمیم حاصل مشورت و خرد جمعی بوده باشد چیزی از نادرستی آن نمی‌کاهد و مسئولیت آن در درجه اول متوجه شماسست.

رفقای کارگر؛

عوامل زالو مترصد فرصتی هستند تا خلع‌ید را اقدامی خطا، اسدیگی را حامی کارگران و علت مشکلات هفت‌تپه را کارشکنی نمایندگان معرفی کنند که برای خلع‌ید جنگیدند. زالو خلع شده اما شکست نخورده است. او بازی کثیف گذشته را در تحریک کارگران برای اعتصاب و ناامن نشان

دادن فضای هفت تپه شروع کرده است. کاهش حقا به و عدم پرداخت حقوق کارگران بخشی از همین سناریوی کثیف است. عوامل زالو اکنون کاسه داغ تر از آش شده و تا مرتبه "لیدر اعتراضات" البته در هماهنگی کامل با زالو عروج کرده اند. يك هدف آن ها ترور و تخریب شخصیت نمایندگان واقعی و کانالیزه کردن خشم کارگران به سمت شماست. می خواهند هر طور شده از خلع یدکنندگان انتقام بگیرند. بی گمان اعتراض و اعتصاب حق کارگران است و نمایندگان واقعی کارگران بار دیگر با حفظ اتحاد و همبستگی، هم پیگیر مطالبات کارگران خواهند بود و هم سناریوی کثیف زالو صفتان را عقیم می کنند. الغرض باید مراقب و هشیار باشیم و از خطاهای خود بیاموزیم. هفت تپه نمی میرد.

۳ ژوئن ۲۰۲۱

پاسخ به بیانیه محمود صالحی و عثمان اسماعیلی

محمود صالحی در يك بیانیه مشترك با عثمان اسماعیلی از زندان "مواضع خود را چون سنوات گذشته رو به جامعه و طبقه کارگر اعلام" داشتند و چون سنوات گذشته گل کاشتند.

ایشان خطاب به محمد خنیفر و مسلم چشمه خاور نوشته‌اند از کسانی که در "شورای باصلاح کارگری هفت‌تپه" فعال بوده‌اند و برای دولتی کردن شرکت جشن گرفتند انتظار می‌رود بگویند چه اتفاقی افتاده است که در نشست رسانه‌ای ستاد انتخاباتی ریسی شرکت کرده‌اند. نفس تمسخر شورای کارگری و خصومت آشکار با جشن کارگران، گواهی است بر اینکه خنیفر و چشمه خاور بهانه است و هدف چیز دیگری است. فراز بعدی بیانیه با نقل جمله معروف اسماعیل بخشی علیه فردطلبان، ناسیونالیست و فرصت طلبان و انتساب آن به "نامبردگان"، مقصود اصلی خود بیانیه نویسان را آشکار می‌کند. آری درست حدس زده‌اید؛ این فردطلبان، ناسیونالیست‌ها و فرصت طلبان زخم خورده هستند که موقعیت را برای حمله به هفت‌تپه، شورای کارگری و شخص اسماعیل مقتنم شمرده‌اند.

يك چیز را صریح و روشن بگوییم. محمد خنیفر و مسلم چشمه خاور صدیق‌ترین و شریف‌ترین کارگرانی هستند که نهایتاً از نظر ما خطا کرده‌اند. صدیق هستند برای آن‌که آن‌ها فایل صوتی جلسه را همان روز نخست برای داوری تمام کارگران و تمام جامعه در دسترس عموم قرار دادند. درود بر صداقت و شهامت تان که ثابت کردید ما کارگران چیزی برای پنهان کردن نداریم. اما آن‌ها شریف هستند برای آن‌که در این جلسه حتی يك جمله، حتی يك کلمه در راستای منافع فردی خویش بر زبان نراندند. هرچه گفتند از ضرورت بقای هفت‌تپه بود و نجات کارگران از فقر و گرسنگی. محمد خنیفر با کلام ساده و صریح يك کارگر شریف خطاب به مقامات می‌گوید من خودم دیگر کار نمی‌خواهم اما هفت‌تپه را نجات دهید. کسی اگر حرفهای این کارگر جوان و جویای کار اما اخراجی را بشنود و بغض نکند هنوز به بلوغ عاطفی نرسیده است. چرا در سواالتان اتهام می‌غلطانید، از کره‌ی ماه هم آدم به هفت‌تپه نگاه کند می‌فهمد که این دو کارگر آمدند با نمایندگان مجلس حرف بزنند سر حقوق و آب و دردهایشان. همان‌ها که بارها با آن‌ها مذاکره کردند. تقصیر این‌ها چیست که آقایان مجلسی بنر ستاد تبلیغاتی ریسی را به دیوار کوبیدند؟ مگر این دو کارگر در این جلسه در مورد انتخابات حتی يك کلمه گفته‌اند و یا بنفع کسی تبلیغ کرده‌اند؟ فایل حرف‌ها مطلقاً این را نشان نمی‌دهد. پس اتهام شما آگاهانه هدفدار است و راستش به

خلع ید و شورا و غیره هم برنمیگردد. با این همه تکرار و تاکید می‌کنیم حضور در این نشست اگرچه با سوءاستفاده از اعتبار کارگران هفت تپه توسط سیاستمداران شاید توام بوده، لیکن از نظر ما همچنان خطاست. خطاست همانا چون ما کمونیست هستیم و در مراحل گوناگون مبارزه، منافع آبی و آبی طبقه، منافع کل جنبش را در نظر می‌گیریم.

حال بیایید صداقت بیانیه نویسان را به محک آزمون بسپاریم تا مواضع پاندولی و فصلی را مشاهده کنیم. بالاخره ما نیز همچون محمود صالحی و همفکرانش معتقدیم طبقه کارگر حق دارد درجه صداقت مدعیان دفاع از کارگر را بداند.

محمود صالحی، همان که امروز به کمتر از انقلاب کارگری و مالکیت اشتراکی رضایت نمی‌دهد در سنوات گذشته نظر دیگری راجع به مطالبه خصوصی‌سازی داشت. او به تاریخ ۱۴ دسامبر ۲۰۱۸ در هنگامه غوغای هفت تپه و فولاد، راجع به شعار خصوصی‌سازی به رادیو پیام چنین می‌گوید:

”کارگری که امروز می‌آید در خیابان و می‌گوید ما علیه خصوصی‌سازی هستیم، این شعار ساده‌ای نیست. ما در ایران اصل ۴۴ قانون اساسی داریم. اصل ۴۴ می‌گوید خصوصی‌سازی باید گسترده بشه، دولت باید خودش را کوچک بکند. به خاطر چی، به خاطر اینکه فردا اگر تقی به توقی خورد دولت هیچ آسیبی نبیند. بنابراین وقتی طبقه کارگر امروز میاد تو خیابون، با این انسجامی که داره، می‌گه باید خصوصی‌سازی لغو بشه، این برای من مهمه. برای کسی که چهل سال در این راستا فعالیت می‌کنم. این برای من مهمه و خیلی هم خوشحال میشم از این بابت. این شعار از دهان طبقه کارگر، از بدنه طبقه کارگر خارج میشه به همین دلیل ما خوشحالیم از اینکه طبقه کارگر شعار لغو خصوصی‌سازی را می‌دهد.“

ایشان این سخنان را پس از يك روز ”حضور شکوهمند“ در تظاهرات کارگران فولاد اهواز البته به همراه فیلمبردارشان یدی صمدی ایراد فرمودند.

آن روزها نه محمود صالحی و نه فیلمبردارش، کمترین مخالفتی با خصوصی‌سازی و باصطلاح ”ید به ید شدن“ نداشتند، سهل است، در همراهی و هم‌رنگ شدن با کارگران سر از پا نمی‌شناختند. آن روزها شریک شدن در شهرت و افتخار کارگرانی که آوازه قهرمانی‌شان جهان را درنوردیده بود کار تمام فردطلبان، ناسیونالیست‌ها و فرصت‌طلبان بود.

روزگار چرخید و چرخید، حوادثی عجیب رخ داد، رفاقت‌ها به کدورت مبدل گشت و مواضع بیانیه‌نویسان و شرکاء چنین شد که می‌بینیم؛ محمود شورای کارگری را به ریشخند می‌گیرد و فیلمبردار، خلع ید و ید به ید شدن را.

محمود صالحی امروز نه از پیشروی جنبش کارگری که از القای آن توسط سازماندهندگان اعتراضات و اعتصابات سخن می‌گوید. او فراموش می‌کند که در سنوات گذشته خود یکی از همین القاکنندگان پیشروی جنبش توسط سازماندهندگان اعتراضات بوده است.

ایشان در آن سالها اعتصابات هفت‌تپه و فولاد را گامی به پیش ارزیابی کردند اما توضیح چرایی آن هم از زبان وی شنیدنی است.

می‌گویند:

”ببینید من وقتی وارد اهواز شدم صدها دوربین از کارگران فیلمبرداری می‌کردند. این برای من جالب بود. من خودم سه سال تعلیق دادند که از موبایل استفاده نکنم. همین امسال عثمان اسماعیلی را گرفتند به جرم اینکه يك عکس گرفته بود. اما من وقتی وارد خوزستان شدم دیدم صدها نفر از کارگران فیلمبرداری می‌کردند و هیچ نیرویی نبود به این‌ها بگه تو. من واقعا نمی‌دانستم خوشحالی ام را چطور ابراز کنم و این يك پیشروی برای جنبش کارگری است.“

ظاهرا هیجان فیلمبرداری، دیده شدن و جاودانه گشتن در تاریخ بر آگاهی طبقاتی دوستان ما غلبه یافته آنچنان که متوجه نشدند مطالبه کارگران فولاد نیز بازگشت شرکت به دولت بوده است. ملاحظه می‌کنیم بیانیه نویسان سه سال پیش نه با خصوصی‌سازی مشکلی داشتند و نه با القای پیشروی جنبش کارگری. چنین به نظر می‌رسد دغدغه این دوستان بیشتر دفاع از منافع حقیر فردی و اغراض شخصی باشد تا منافع طبقه و جنبش کارگری. علت و انگیزه این خصومت کور هر چه باشد موضع ما همان است که اسماعیل گفت:

فردطلبان، ناسیونالیست‌ها و فرصت‌طلبان خودشان را به ما نچسبانند.

۸ جون ۲۰۲۱

چالش بزرگ هفت‌تپه یا خطای فاحش شهلا دانشفر

شهلا دانشفر از رهبری حزب کمونیست کارگری در نوشته‌ای خطاب به کارگران هفت‌تپه از آنان خواسته است تا تکلیف خودشان را هر چه زودتر با افراد پارکابی نظیر محمد خنیفر و مسلم چشمه خاور یکسره کنند. به زعم شهلا دانشفر تنش موجود در هفت‌تپه و هجوم به خنیفر، در واقع واکنش نامناسب کارگران به همین نشست است. ایشان گفته‌اند روش مناسب برای اعتراض به پارکابی‌های ریسی یعنی محمد خنیفر و مسلم چشمه خاور، چاقو کشی نیست و برای دادن نمونه مناسب، از بیانیه محمود صالحی یاد کرده‌اند.

من واقعا در حیرتیم در آن حزب کمونیست باصطلاح کارگری يك نفر پیدا نمی‌شود به رفیقمان بگوید هفت‌تپه گرسنه است و هیچ کاری به شوی انتخابات ندارد. بگوید دعوا در هفت‌تپه سر قطع حقا به است و حقوق‌های معوقه، سرب‌های تشنه است و شکم‌های گرسنه. تنش و بلوا در هفت‌تپه نتیجه غارت شرکت توسط عوامل کارفرمای مخلوع است. تنش پیش از حضور کارگران فوق‌الذکر در آن نشست وجود داشته نه پس از آن. اصلا شرکت در این نشست و گفتگو با نمایندگان مجلس اگر خطاست که هست برای فرونشاندن همین تنش‌ها بوده است. بی‌خبری و بی‌ربطی به طبقه کارگر بر آدم‌های منزوی و جاه طلب حرجی نیست اما آخر ناسلامتی شما بطور صوری هم که باشد حزب هستید و خیرسرتان کمونیست کارگری.

حزب کمونیست کارگری متاسفانه در موقعیت بسیار غم‌انگیزی قرار گرفته است. این سرنوشت تراژیک حزبی است که روزی قرار بود کارگری باشد و مدافع انقلاب کارگری اما در پوپولیسم غرق گردید. از همین موضع پوپولیستی و سرنگونی طلبی محض است که این حزب هیچ خطایی را از کارگران گرسنه و مستاصل بر نمی‌تابد و نمی‌بخشد اما به روی آدم‌خواران فرسگردی لبخند می‌زند.

جهت اطلاع شهلا دانشفر به عرض می‌رساند آن‌ها که به روی خنیفر چاقو کشیدند مزدوران اسدیگی بودند و عوامل ایجاد تنش و تفرقه. هدف اصلی اشان سوءاستفاده از این موقعیت و آسیب رساندن به نمایندگان است که برای خلع ید جنگیدند از جمله اسماعیل بخشی. برخلاف گفته شما کارگران نه فقط هم طبقه‌ای و همسنگران خود را می‌بخشند بلکه از آن‌ها مثل مردمک چشم در برابر مزدوران اسدیگی و شعبان بی‌مخ‌های حکومت محافظت می‌کنند. و باز جهت اطلاع بیشتر، همسویی شما با محمود صالحی‌ها در تخریب رهبران جنبش کارگری تازگی ندارد.

توجه دارید آقای صمدی!

فرموده‌اید هفت تپه ید به ید شده نه خلع ید و اظهار تعجب کرده‌اید از شعف و شادی ناشی از فرار کارفرمای هفت تپه. برای من نیز جای بسی شگفتی است که يك "مدافع کارگر" از اخراج بزرگترین کارفرمای اختلاسگر مملکت غمباد بگیرد. کارفرمایی که کارگران کارخانه تحت مدیریت او به چنان درجه‌ای از فقر و فلاکت افتاده بودند که خودسوزی و خودکشی را به زنده ماندن ترجیح دادند. پاسخ به این معمای عجیب و پیچیده، البته بدون بازگشت به گذشته و مرور کارنامه شما، سخت و تقریباً غیرممکن است.

خاطر مبارکتان هست وقتی حکومت اسلامی با طرح مجمع عمومی قلبی توطئه تخریب دو سندیکای مستقل کارگری را پی ریزی کرد شما کجا ایستاده بودید و اسماعیل بخشی کجا؟ آن روزها هیچ کس نمی‌دانست سنگ بنای این توطئه طراحی شده توسط وزارت اطلاعات، چندین ماه قبل و با سوال کذایی ادم مجهول‌الهی‌های به نام شهرام کارگر از محمود صالحی کلید خورده بود. شهرام، کارگری از شرکت واحد ظاهراً سوال معصومان‌های کرده بود و رفیق محمود صالحی هم پاسخ موجه‌ای داده بودند؛ آیا تشکل کارگری که سال‌ها مجمع عمومی سالانه برگزار نکرده و جاهت قانونی دارد؟ پاسخ، خیر. با این همه خیلی زود آشکار گردید نه آن سوال معصومانه بود و نه این پاسخ بی‌غرض. هدف، هجوم اطلاعاتی‌ها برای مصادره سندیکاهای مستقل بود، ابتدا شرکت واحد و سپس هفت تپه. همان موقع اسماعیل بخشی نسبت به این پروژه سندیکاسازی قلبی هشدار داد و نوشت: "سندیکای شرکت واحد و هفت تپه چراغ راه مبارزه کارگران است". رضا رخشان عنصری که معرف حضور همگان است در بحبوحه اعتصابات هفت تپه برای کمک به تحقق اهداف عوامل اطلاعات به تهران آمد. آن پروژه امنیتی علیرغم طراحی حساب شده و همکاری بی‌دریغ محفل شما، با افشای به موقع کمونیست‌ها و هشیاری کارگرانی چون اسماعیل بخشی شکست مفتضحانه‌ای خورد و به بایگانی سپرده شد. لیکن خطای فاحشی است اگر گمان می‌برید کل ماجرا، نقش و جایگاه شما از حافظه توده‌ها و به ویژه کارگران پاک شده است. خیر آقای صمدی، توجه دارید؟

سال گذشته وقتی اسماعیل بخشی با شعار خلع ید يك کلام، والسلام کارزار مبارزه با بزرگترین کارفرمای اختلاسگر را به راه انداخت محفل شما این بار موضعی صدو هشتاد درجه متضاد با گذشته اتخاذ کرد. شمایی که پیشتر سندیکای شرکت واحد و هفت تپه را به خاطر عدم برگزاری مجمع عمومی فاقد اعتبار می‌دانستید این بار به پشتوانه همین سندیکای "فاقد وجاهت قانونی" به جنگ

اسماعیل بخشی آمدید. فرمودید رهبر کارگری چکاره است وقتی هفت تپه، سندیکا دارد؛ عجب! سه سال قبل همسو با رضا رخشان و عوامل اطلاعات، رضا شهابی را تخریب کردید و این بار اسماعیل بخشی را، آن هم با دو استدلال بشدت متضاد. رسالت رضا رخشان و جایگاه او نیازی به توضیح و تفسیر ندارد. سوال این است، شما کنار مزدوران چه می‌کنید؟ توجه دارید آقای صمدی؟ چنین به نظر می‌رسد رسالت شما نه سازماندهی طبقه و متحد کردن، که هر بار و سر بزنگاه تخریب رهبران کارگری و تفرقه در صفوف طبقه است. امیدوارم همچنان که تاکنون ره به جایی نبرده‌اید و مدام منزوی تر شده‌اید سلسله شکست‌های شما بلاانقطاع ادامه یابد. بدون تردید رهایی طبقه، به رهایی محفل کوچک و منزوی شما نیز منتهی خواهد داشت. توجه دارید آقای صمدی؟

دنیای خیالی یک منتقد

پاسخی کوتاه به عباس گویا

عباس گویا موضع حزب حکمتیست را ضد کارگری توصیف کرده است، چرا؟ چون نشریه کمونیست هفتگی نوشته است:

”اسدیگی بازی کثیف گذشته را برای تحریک کارگران به اعتصاب و ناامن نشان دادن فضا شروع کرده است.“

عباس گویا به این واقعیت عینی که هر کارگر هفت تپه آن را می‌داند، می‌گوید خزعبلات یک چپ خرده بورژوا. با این حکم، فی الحال تمام نمایندگان هفت تپه از جمله اسماعیل بخشی خرده بورژوا هستند و هر روز دارند خزعبلات تحویل کارگران می‌دهد. چند سال است اسدیگی با همین ترفند کثیف، زندگی کارگران هفت تپه را تباه کرده است. آیا صرف بیان واقعیت، صاحب قلم را خرده بورژوا و یک حزب کمونیست را ضد کارگر می‌کند؟

عباس گویا به جای کمترین کوشش در دنیای واقعی جهت بررسی صحت و سقم گفته فوق، ترجیح می‌دهد در دنیای ذهنی خویش کنکاش کند. او واژه ”تحریک“ را دست راستی می‌خواند. می‌بینید؟ تحریک دست راستی است و ما نباید بگوئیم اسدیگی کارگران را تحریک می‌کند. نقد به این بی‌مایگی کسی به عمرش دیده است؟ عین همین منطق مبتذل را در باب واژه امن بکار می‌گیرد. می‌پرسد امن برای چه کسی. خیال می‌کند هر جا اعتصابی شد الزاما فضا برای کارفرما ناامن می‌شود. خبر ندارد اسدیگی با همین اعتصاب دویست میلیارد از پول های مسدود شده اش آزاد شد. و بعد آیا صرف بیان این واقعیات انکارناپذیر و مستقل از اراده ما ایا به منزله این است که کارگران نباید اعتصاب کنند؟ ایا حزب حکمتیست علیرغم هشدار به کارگران در خصوص تحریک عوامل اسدیگی حتی یکبار اعتصاب کارگران را محکوم کرده است؟ به قول خودش این را نشان بده، کی و کجا؟ استنباط خودت را نگو، نشان بده.

نشریه کمونیست هفتگی در همان مقاله نوشته است اعتصاب حق مسلم و خدشه ناپذیر کارگران است. نوشته است نمایندگان واقعی هفت تپه ضمن اعتصاب و اعتراض برای مطالبات خویش مراقب عوامل زالو و انگیزه های آنها باشند. مگر اسماعیل نگفت مزدور زالو کنار من شعار می‌دهد پیش به سوی تجمع جلوی فرمانداری و خودش فلنگ را می‌بندد برای گزارش به نیروهای امنیتی؟

سازماندهی اعتصاب پیشکش، ایا عباس گویا تاکنون در يك اعتراض کارگری هم شرکت کرده است؟

نشریه کمونیست هفتگی پیچیدگی اعتراضات در هفت تپه را توضیح داده است البته برای کسی که اندک اطلاعی از دنیای واقعی داشته باشد. بیش از این کاری از دستش برنمی آید. بگذار منتقدین هپروتی در عوالم ذهنی خویش سیر و سیاحت کنند.

کارگر بیلورد تبلیغات نیست

”میگن شما مثل سگ باید این جا بمیرید، گفتن باید امروز بری حموم، دیدم همه رو لخت لخت لخت کردن باهاشون مسخره بازی درمیارن، من اون صحنه رو دیدم، من واقعا افول انسانیت رو در امین آباد دیدم.“ زنده یاد بهنام محجوبی

دمکراسی پدیده باشکوهی است البته برای صاحبان سرمایه. مطلوبیت دمکراسی برای سرمایه داری این است که نسبت به مناسبات تولید و نظام اقتصادی کور است، دخالت مردم در سیاست و تعیین سرنوشت خویش کاملا صوری و نمایشی است و مهمتر از همه در حالی که حکومت‌ها جملگی تا دندان مسلح هستند، خشونت را بطور کلی و ظاهرا برای همه تقبیح می‌کند. دمکراسی هیچ انقلابی را تحمل نمی‌کند و درست به همین دلیل برای صاحبان سرمایه، دقیقا برای حراست از مالکیت خصوصی، مقدس است اما هر زمان دست و پاگیر شود، در پارلمان را گل می‌گیرند.

انتخابات رکن اساسی کلیه اشکال مختلف سیاسی حاکمیت سرمایه از دیکتاتوری عریان تا دیکتاتوری بورژوائی تحت دمکراسی است. در هنگامه انتخابات حتی سردمداران ضد مردمی ترین حکومت‌ها نیز به روی مردم لبخند می‌زنند. آری درست حدس زده اید؛ از مقامات حکومت اعدام اسلامی ایران حرف می‌زنیم، جایی که بر کرده کارگر شلاق می‌زنند، روی زنان اسید می‌پاشند، به زندانیان تجاوز می‌کنند، دانشجویان را با چشم و دست بسته از بام دانشگاه کف خیابان می‌اندازند، پیکر بازداشتی‌های معترضین خیابانی را به رودخانه می‌سپارند، هواپیمای مسافربری را سرنگون می‌کنند، جوانان محاصره شده در نيزار را به رگبار می‌بندند. آری حتی در چنین حکومتی نیز در هنگامه انتخابات ناگهان مردم و به ویژه کارگران عزیز می‌شوند. همان کارگرانی که درست پیش از انتخابات مطلقا به حساب نمی‌آمدند.

ابراهیم عباسی از رهبران محبوب هفت یکبار گفته بود: “قوه قضاییه دردش هفت تپه نیست. هفت تپه را رصد نمی‌کند. مرا رصد می‌کند. می‌خواهد ببیند کجا جمله ای، کلمه ای اشتباه بگم بگیرد ببرد زندان. این را رصد می‌کند.”

اکنون اما موقع رای گیری است و قوه قضاییه آمده است تا هفت تپه را رصد کند. حالا رییس قاتل‌ها تمام ایران را رصد می‌کند. می‌خواهد از همه رای بگیرد.

در دمکراسی تمام مردم با هم برابرند در حق رای! این تنها حقی است که حکومت اسلامی به هزار ترفند و تهدید و تطمیع استفاده از آن را به مردم تحمیل می‌کند. پدیده هیجان انگیزی است، اینطور نیست؟ زن و مرد، پیر و جوان، کارگر و کارفرما، شیعه و سنی، ترک و عرب همه حق

رای دارند و باید از آن استفاده کنند. همه انسان‌ها در چشم مقامات يك بر گه کاغذند. راستی رئیس قاتل‌ها زندان‌ها را هم رصد می‌کند. آخر آنجا نیز همه با هم برابرند در حق رای؛ زندانبان و زندانی، شکنجه‌گر و شکنجه‌شده، شلاق خورده و شلاق زن، قاضی و متهم، جلاد و اعدامی. دمکراسی از فرط شکوهمندی گاه صحنه‌های به غایت مضحکی می‌آفریند، مثل لحظه ننگین رای دادن زندانیان اصلاح طلب به روحانی.

ویژگی دوره اخیر این است که هیچکس رای نمی‌دهد سهل است کمپین‌های بی شماری در مخالفت با رای نیز به راه افتاده است. اوضاع چنان کمیک شده که مزدوران صادراتی به اصلاح طلبان داخلی فشار وارد می‌آورند برای شرکت در انتخابات!

حکومت به تمامی مشروعیت خویش را از دست داده و با يك حرکت هجومی طبقه کارگر محتمل است از هم بپاشد. مضاف بر اینکه گرایش شورایی متکی بر مجامع عمومی نیز در جنبش کارگری شخصیت‌های خودش را یافته و دارد دست بالا پیدا می‌کند. درست به همین دلیل رژیم تمام نیروی خود را روی کنترل تحرکات جنبش کارگری متمرکز کرده است. اولویت نخست حکومت تخریب شخصیت‌های رادیکال و طرد رهبران محبوب گرایش شورایی است. هدف، مهار و کانالیزه کردن اعتراضات و در گام بعدی درهم شکستن آن است. حکومت می‌داند هر چقدر با جهان سرمایه زاویه داشته باشد لیکن آن اختلافات خانوادگی به هر حال قابل مذاکره و شاید حل و فصل باشند. آنچه نه قابل مذاکره و نه قابل حل و فصل است تضاد آشتی ناپذیر با معترضان داخلی به ویژه کارگران است.

رژیم از میزان نفرت مردم نسبت به خود کاملاً آگاه است و روی همین سرمایه گذاری کرده است. کثیف ترین عناصر وزارت اطلاعات و امنیت می‌خواهند به هر بهانه شده ثابت کنند رهبران کارگران با جناحی از نظام و به ویژه رئیسی همدست هستند. کارگران اما از کره مریخ نیامده اند بلکه بخشی از همین توده‌های تحت ستم و تهیدستان غارت شده اند. مادر ستار بهشتی مادر تمام کارگران است و قاتلین ستار دشمن کارگران. هیچ کارگری آخرین سخنان جاوید نام بهنام محجوبی را از یاد نخواهد برد وقتی که گفت من به چشم خودم افول انسانیت را اینجا دیدم. خیر، کارگران به هیچ جناحی از حکومت اسلامی متوهم نیستند بلکه به حکم موقعیت فرودست خود از قضا سرسخت ترین دشمنان قسم خورده کل حکومت اسلامی اند. اطلاعاتی‌ها بیهوده سعی می‌کنند کارگران را به رییس قاتل‌ها متصل نمایند. پاسخ تمام این خزعبلات را همان ابراهیم عباسی یکی از محبوب ترین و خوشنام ترین رهبران هفت تپه چنین داده است:

آقای رئیسی هفت تپه نان نیست، آب نیست، رای هم نیست. کارگر بیل‌بورد تبلیغات نیست.

اسماعیل چگونه اسماعیل شد

سرانجام کارزار بزرگ اردوی کار علیه سرمایه در هفت تپه که این اواخر تحت عنوان "خلع ید، یک کلام، والسلام" پیش برده می‌شد گامی بزرگ به جلو برداشت و از زانو خلع ید گردید. والسلام، گواه اراده خلل ناپذیر کارگرانی بود که عزم جزم کرده بودند این بار اگر از آسمان گلوله بیارد یا دلار، از مطالبه خود کوتاه نیایند. والسلام، "نه"ی قاطعی بود به هرگونه تلاش حکومت برای ابقای زانو از طریق سرکوب و سازش و تهدید و تطمیع کارگران. هفت تپه ای‌ها همصدا با هم و متنفر از زانو اعلام کردند زانو باید برود و چنان بر مطالبه خود استوار ایستادند تا سرانجام زانو رفت. سزاوار بود این پیروزی بزرگ به کارگران صمیمانه تبریک گفته شود و توسط خودشان جشن باشکوهی برگزار گردد.

هفت تپه نخستین واحد تولیدی نیست که از مالک آن خلع ید می‌شود. با این همه فقط هفت تپه بود که به حق "پایتخت اعتصاب جهان" لقب گرفت و فقط هفت تپه بود که شماری از شخصیت‌های برجسته کارگری از جمله اسماعیل بخشی را به جنبش کارگری تحویل داد. در هفت تپه پس از خلع ید، کارگران نماینده اخراجی خود که تا پای اعدام رفته بود را در میان موجی از احساسات مهارناشدنی و وصف ناپذیر به کارخانه آوردند. برای انسان‌ها هیچ چیز زیباتر و هیجان انگیزتر از تحقق بیرونی منویات درونی‌شان نیست و حالا تمایل قلبی کارگرانی محقق شده بود که روزی در خیابان فریاد زده بودند؛ "اسماعیل را گرفتند ما همه بخشی هستیم". آری کارگران در روز جشن خلع ید، جملگی تن واحدی شده بودند، همه، بخشی شده بودند. بدینسان خلع ید در پایتخت اعتصاب جهان طعم دیگری داشت و لاجرم تبعات دیگری. همین طعم و تبعات است که دشمنان کارگران را می‌ترساند و دوستان نادان را آزار می‌دهد. حقیقت این است که هفت تپه علاوه بر خلع ید از اسدیگی، برای تمام زالوهای دیگر نیز یک استخوان لای زخم تولید کرد؛ اسماعیل.

اندیشه، زمانی منشاء تاثیر و تغییر خواهد شد که به نیروی مادی تبدیل شود و گرنه مفت نمی‌ارزد. یک فکر احمقانه اگر پنج میلیون مدافع هم داشته باشد همچنان احمقانه است لیکن در حالت اخیر می‌تواند بانی احیاء و تحرك جنبشی به غایت کثیف و ارتجاعی شود. این حکم در خصوص اندیشه‌های انسان دوستانه و جنبش‌های مترقی نیز صادق است.

برای کسانی که جامعه را صحنه جدال مکاتب می‌دانند تبدیل اندیشه به نیروی مادی سخنی است بی‌معنا. آن‌ها متعهد به عقاید "صحیح" خود هستند و نه ایستادن در صف درست جدال

طبقاتی. نزد آنها، کارگری که چفیه می‌بندد و با بسم الله سخنش را آغاز می‌کند عنصری ناآگاه و آزار دهنده است ولو بر ضرورت شوراهاى مستقل کارگری اصرار ورزد. بالعکس، روشنفکری که بر يك حقیقت انتزاعی پای می‌فشارد و نمی‌تواند دو نفر را متحد نمی‌کند فردی آگاه است و شایسته تکریم.

هنر بزرگ اسماعیل توانایی او در تبدیل ایده‌های خود به نیروی مادی و بنیاد است. سخت‌ترین کار دنیا سازماندهی است و نه روشنگری؛ حفظ اتحاد و انسجام میان کارگران تقسیم شده به قوم و جنسیت و دین و ملیت‌های مختلف است. اسماعیل به مثابه يك رهبر عملی کارگران، هنر عقب نشینی از يك شعار رادیکال برای حفظ همبستگی و ادامه نبرد را خوب می‌داند.

اسماعیل آن زمان که کارگر هفت‌تپه بود و عضو مجمع عمومی، جنبش کارگری را با مطالبه تشکیل شورای مستقل کارگری و کل جامعه را با شعار نان، کار، آزادی، اداره شورایی به هیجان آورد. تا اینجا برای چپ متعهد به عقیده، او عزیز بود و قابل احترام. زمانی که مجمع عمومی قلع و قمع گردید و اسماعیل خود یکی از اخراج شدگان، این بار برای ممانعت از موج کارگر ستیزی و انتقام‌گیری عوامل زالو از کارگران پیشرو و معترض، نوشت خلع ید، يك کلام، والسلام. اینجا بود که اسماعیل آماج افترا و تهمت از سوی زالو و مزدورانش و طعن و تمسخر از جانب چپ مکتب زده و "سوپر انقلابی" قرار گرفت. به هر رو مطالبه خلع ید نیز می‌توانست تنها به صورت يك هشتک ساده از دنیای مجازی فراتر نرود. لیکن وقتی پنج هزار کارگر پشت این فراخوان بسیج شدند آنگاه به يك سیل بنیان‌کن تبدیل گردید. از آن پس بر ما مسلم شده بود زالو رفتنی است. مایی که قدرت طبقه را می‌شناختیم و به آن باور داشتیم. اینکه مقامات حکومتی همچنان و صرفاً از سر زبونی و استیصال مدام حرف‌های خودشان را آشکارا تایید و تکذیب نمایند سرسوزنی از ارزش این پیروزی سترگ کارگران نمی‌کاهد.

شخصیت‌های اجتماعی در شکست و پیروزی‌های جنبش‌های اجتماعی سهم‌انکار ناشدنی دارند. بی‌گمان بود و نبود اسماعیل می‌تواند مسیر پُرسنگلاخ مبارزه را برای کارگران هموار یا دشوارتر نماید. هم از اینروست که کوشش آشکار و پنهانی صورت می‌گیرد برای ترور شخصیت اسماعیل و تخریب موقعیت منحصر به فرد وی بین کارگران. با این همه معضل اصلی تر آن نه اسماعیل، بلکه آن کارگرانی است که جرات کرده‌اند رهبر شایسته خود را به نشانه پیروزی بر دوش بگیرند و روی سنگر بیاورند. زالوهای نشسته در نهادهای اصلی تصمیم‌گیری سه قوه می‌دانند اسماعیل هر چقدر شجاع و جسور، بالاخره يك نفر است؛ می‌شود او را گرفت، شکنجه کرد و تا پای اعدام هم برد؛ با آن چند هزار کارگری که پشتیبانی چند میلیون هم طبقه‌ای و حمایت سایر جنبش‌های اجتماعی را با خود دارند چه باید کرد. آن‌ها خوب می‌دانند اگر مقاومت و پایداری طولانی و

حماسی کارگران نبود نه اسماعیل و نه هیچ نماینده کارگری دیگر صرفاً با اتکا به فضایل فردی خویش به چنین جایگاهی نمی‌رسد. چنانکه پلخائف به درست گفته است اراده سهمگین رهبران جنبش‌های اجتماعی برای انجام اعمال خیره‌کننده نتیجه اعتماد و حمایت بی‌دریغ بدنه جنبش‌ها به رهبران خویش است. این کارگران هستند که اسماعیل را اسماعیل کرده‌اند. نفوذ کلام و قدرت او تبلور جسارت و قدرت کارگران هفت‌تپه است. زالوهای تمام کارخانه‌ها اکنون یگانه دغدغه‌شان این است؛ مبادا هفت‌تپه الگوی هر واحد تولیدی قرار گیرد، مبادا کارگران هر واحد تولیدی، اسماعیل‌های خودشان را کشف کنند.

۱۳ مه ۲۰۲۱

خلع ید بازگشت به نقطه صفر نیست

به یاد محمد سرخی

هفت تپه روزهای سختی را از سر می گذرانند؛ دوره گذار، دوره برزخ. به رغم خلع ید، عوامل زالو با امنیت کامل در شرکت پرسه می زنند و مشغول غارت وسایل هستند. آب را به روی مزارع نیشکر بسته اند و عامدانه قصد دارند هفت تپه را به زمینی لم یزرع تبدیل کنند. قوای سرکوبگر وارد شرکت شده است تا با ایجاد فضای رعب و وحشت تاثیر پیروزی بر روحیه کارگران را زایل نمایند. حامیان کارگران را بازداشت و پروانه و کالت و کیل مدافع شان را به حالت تعلیق در آورده اند. حکومت در حالی فشار فیزیکی و جنگ روانی علیه کارگران را از درون و بیرون به حداکثر ممکن رسانده که سالها مبارزه طولانی، اعتصابات طاقت فرسا، دستگیری، زندان، شکنجه و صدها پرونده مفتوح قضایی، رمق کارگران را کشیده است. چپ خرده بورژوا نیز در مقام "معلم آگاه"، تیغ نیز نقد متافیزکش را يك لحظه از گلوی رهبران کارگری بر نمی دارد؛ تو گویی هفت تپه نه مایه مباحات جنبش کارگری بلکه بدهکار این چپ فرقه ای است. این ها هفت تپه را یا شورایی می خواهند یا هیچ. اما تلخ ترین واقعه، مرگ و به عبارت صحیح تر قتل دلخراش محمد سرخی، کارگر دفع آفات حین کار بود. نوشته زیر به محمد سرخی کارگر رزمنده پایتخت اعتصاب جهان تقدیم می شود. نامها و روزها بیهوده در یادها نمی ماندند. این طبقات اجتماعی هستند که در کشاکش نبرد خونین، نامها و نقاط عطف مبارزه خویش را در تاریخ ثبت و ضبط می کنند. يك طرف ظهور و سقوط زالوهای خویش را جشن و عزا می گیرد؛ جبهه دیگر روزهای شکست و پیروزی خود را جاودانه می کند.

هشتم می مصادف با هجدهم اردیبهشت، روز رسمیت دادن به خلع ید، روز تسلیم شدن قوای سه گانه حکومت اسلامی مقابل اراده کارگران هفت تپه، در حافظه توده ها باقی خواهد ماند. دقیق تر بگوئیم، ما کمونیست ها تضمین می کنیم این روز به مثابه نقطه عطفی در تاریخ مبارزات جنبش کارگری جاودانه گردد. در همان ساعات اولیه اعلام خلع ید، ما کمونیست ها ضمن تبریک صمیمانه به کارگران هفت تپه، نوشتیم این پیروزی شیرین نه فقط از آن شما که دستاوردی بزرگ و با ارزش برای کل جنبش کارگری است. خاطر نشان کردیم این موفقیت عظیم، روحیه رزمندگی کل طبقه را افزایش، عزت نفس آنان را تقویت و هفت تپه را به الگوی مبارزاتی سایر بخش ها مبدل

خواهد نمود. کم نبودند کسانی که می گفتند خلع ید مگر نانی به سفره کارگران اضافه می کند که شایسته جشن گرفتن باشد! می گفتند خواست خلع ید خطاست و بازی در زمین حکومت! و ما جواب دادیم آنچه خطاست بینش متاقیزیکی، ایستا و محدود شماست. خطا، رادیکالیسم کاذب و کم بها دادن به پیروزی های ولو کوچک کارگران است.

کمتر از ده روز بعد، نخستین تاثیر پیروزی شکوهمند هفت تپه ای ها در ارتقاء روحیه تهاجمی طبقه، هزار کیلومتر آنسو تر و در میان کارگران معادن استان کرمان مشاهده شد. دوشنبه بیست و هفتم اردیبهشت کارگران معادن آسیمنون کرمان دست از کار کشیدند. واقعه از اینقرار بود که علیمحمدی مالک معدن، تمدید قرارداد با کارگران را به شرکت های پیمانی محول می کند. بدینسان معدن عملاً به اردوی کار اجباری بدل شده و علاوه بر آن عذر بسیاری از کارگران را تحت عنوان تعدیل نیرو می خواهند. سه شنبه، کارگران جاده ترانزیتی بندرعباس - هنج را مسدود و با دخالت پلیس و یگان ویژه، به سمت محور هرمزگان کوچ کرده و در جاده و درون تونل تحصن می کنند. چهارشنبه مالک معدن درست شبیه زالوی هفت تپه با مثنی وعده و وعید از جمله عقد قرارداد دو ماهه با کلیه کارگران وارد میدان می شود. پاسخ کارگران اما به تاسی از هم طبقه های شان در هفت تپه کوتاه و کوبنده است؛ قرارداد یکساله را هم قبول نداریم؛ خلع ید! پنج شنبه حکومت از ترس تکثیر هفت تپه تسلیم می شود و پای مذاکره می آید. استشارگران در پایان جلسه به بخش وسیعی از خواسته های کارگران گردن می نهد. معلوم شد خواست خلع ید نه فقط متحد کننده کارگران است، نه فقط صفوف به ظاهر یکپارچه دشمن طبقاتی را هزار شقه می سازد بلکه نانی به سفره کارگران می آورد و قراردادهای دو ماهه را یکساله می کند. زالوهای معدن ظرف کمتر از پنج روز تن به "توافق" دادند چرا که می دانستند اگر این جدال پنج سال هم طول بکشد کارگران ایستاده اند. می دانستند اکنون هفت تپه به الگوی همه کارگران بدل شده است. کارگران معدن هیچ توهمی به زالوها ندارند و تهدید کرده اند با مشاهده کمترین نشانه های خلف وعده دوباره به خیابان می آیند. بی گمان پیروزی کارگران معدن آسیمنون متاثر از موفقیت کارگران هفت تپه است و خود می تواند مشوق کارگران سایر بخش های جنبش کارگری گردد. چنین است دیالکتیک مبارزه طبقاتی.

به هفت تپه بازگردیم؛

پیچیدگی و در واقع خودویژگی اشکال مبارزه طبقه کارگر و در اینجا هفت تپه از نامتعارف بودن سرمایه داری ایران و داعشی بودن رژیم سیاسی حاکم نشئت می گیرد. حکومت اسلامی

بسیاری از واحدهای تولیدی را تعطیل و کارگران آنها را به خاک سیاه نشانده است. زالوها در هفت تپه نیز قصد داشتند- و دارند- با غارت ماشین آلات شرکت و غرق کردن آن زیر بار میلیاردها بدهی، از هفت تپه مخروبه‌ای بسازند و کارگانش را برای امرار معاش رهسپار زباله گردی کنند. يك عرصه مهم کشمکش کارگران با زالوها همین جدال بر سر بقای کارخانه است، امری که دخلی به کارگران نداشت اگر حکومت ایران داعشی نبود. در کشوری که بر سر زنانش حجاب می‌کنند و به صورتشان اسید می‌پاشند، عجیب نیست اگر بقای کارخانه نیز دغدغه کارگر گردد. ایران شاید تنها کشوری در جهان باشد که طبقه کارگرش هم اعتصاب می‌کند و هم دلشوره تعطیلی ممر امرار معاش را دارد. تنها کشوری است که سازماندهندگان اعتراضات مجبورند برای مثال بخش خدمات و تجهیزات را تشویق به اعتصاب کنند و بخش آبیاری را دعوت به ادامه کار. این معضل را کارگران اکثر واحدهای تولیدی از جمله فولاد خوزستان هم داشتند. آنجا نیز کارگران روزها برای مطالبه دستمزدهای معوقه اعتصاب می‌کردند و شب‌ها برای جلوگیری از سرقت ماشین‌الات، نگهبانی می‌دادند.

”هفت تپه آزاد شد و کارگران تازه به نقطه صفر رسیدند.“ این اظهار نظر به ظاهر متناقض اسماعیل بخشی را باید بر متن چنین شرایط اسفباری معنا کرد. ”آزاد شد“ همانا تاکید بر خلاصی کارگران و کارخانه از چنگ زالو و ابراختلاسگر است. کارفرمای انگلی که از همان ابتدا جز برای تاراج شرکت نیامده بود و رویای سفر به سوی بهشت اختلاسگران را در سر می‌پروراند. ”به نقطه صفر رسیدیم“ گواه آگاهی کارگران از انبوه مشکلاتی است که در دوره گذار با آن مواجه خواهند شد. مشکلاتی که حل و فصل آنها صرفاً با تهیه و تبلیغ و ”پاخیزید“ میسر نمی‌شود. سازماندهی طبقه چینی بیش از داد و قال و خرده گیری‌های فضل فروشانه است. آگاهی بر داعشی بودن حکومت يك چیز است و تحت يك حکومت داعشی سازماندهی کردن اعتراضات چیز دیگر. نکته‌ای که خرده بورژوازی خودشیفته و آماده شورش يك نفره، محال است آن را دریابد. اما این گفته اسماعیل در عین حال شخصیت فروتن، عاری از خودشیفتگی و باور عمیق وی به زیست شورایی را هم نمایان می‌کند. اسماعیل پیشتر در باره خود گفته بود من هنوز هیچ تغییری در زندگی خود و دنیای پیرامونم ایجاد نکرده‌ام. گفته بود حال سرباز خسته‌ای را دارم بازگشته از جنگ که نمی‌داند پیروز گشته یا بازنده. این‌ها همه نشان از بزرگی توام با تواضع شخصیتی دارد که هدفش نه صرفاً انجام کار به حکم وظیفه بلکه ایجاد تغییر واقعی در زندگی آدمهای واقعی است.

حقیقت این است هیچکس به اندازه کمونیست‌ها، کارگران هفت تپه و شخص اسماعیل نگران آینده شرکت نیست. يك شب، جشن و سرور و شادمانی هیچکدام از کارگران و ما را مست و

لا یعقل نکرده است. متأسفانه این تصویری است که مخالفان خلع ید، از کارگران و مدافعان پرشور آنان ترسیم میکنند تا خصومت خود را این بار پشت دلوپسی‌هایشان پنهان کنند. یافتن نشانه‌هایی از میزانی از توهم و ناآگاهی در هنگامه یک جشن یا از میان خیل "پیام همکار" البته کار چندان دشواری نیست. وانگهی این صحیح که اعتصاب مدرسه انقلاب است اما مگر شرکت گسترده در اعتصاب، کل کارگران را جوھیل می‌کند! قدر مسلم آینده هفت‌تپه سخت در پرده ابهام است. اکثریت قریب به اتفاق کارگران به هیچ جناحی از حکومت توهم ندارند گیرم این نکته را هر بار به بانگ رسا جار زنند. کارگران می‌دانند جنگ برای دستمزد، ایجاد مجدد تشکل مستقل، بازگشت به کار اخراجی‌ها و حتی بود و نبود هفت‌تپه به ادامه این جدال و پیروزی بر دشمن طبقاتی وابسته است. می‌دانند مهمترین نکته اکنون و همیشه حفظ اتحاد، همبستگی و تصمیم‌گیری به اتکای خرد جمعی است. متأسفانه "خرده بورژوازی آگاه"، فی الحال برای انتقال آگاهی سوسیالیستی به کارگران چیزی در چنجه ندارد. دولت خودش سرمایه‌دار است تمام حرف این "معلم آگاه" ماست؛ نکته‌ای که دهقان ساکن پرت افتاده‌ترین ده کوره که نمازش را اول وقت میخواند هم می‌داند چه رسد به کارگر صنعتی با کارنامه شش هزار اعتصاب در سال. بگذریم.

پایتخت اعتصاب جهان اکنون در حساس‌ترین شرایط خود بسر می‌برد. به همان سان که توجه طبقه کارگر و کل جامعه به هفت‌تپه معطوف شده است دشمن طبقاتی نیز مرکز فعالیتش را به قصد شکستن اراده کارگران به این نقطه منتقل کرده است. هفت‌تپه قهرمانی را می‌ماند که شکست او آرزوی تمام رقیبان و دشمنانش شده است. شاهکار هفت‌تپه‌ای‌ها دمیدن خون تازه به جنبش مجامع عمومی و برافراشتن پرچم شوراها‌ی مستقل کارگری بود. و بعد خلع ید از بزرگترین زالوی ایران که در هر سه قوه فاسد جای پای محکم داشت. هفت‌تپه هنوز قلب تپنده جنبش کارگری ایران است؛ قلبی که فشارهای زیادی را تحمل کرده، زخم‌های بیشماری خورده، قلبی که آشکارا خسته است اما همچنان می‌تپد. تازه‌ترین و عمیق‌ترین زخم، مرگ و در حقیقت قتل دلخراش محمد سرخی کارگر دفع آفات حین کار بود. نمی‌دانم محمد سرخه از جمله کسانی بود که روز جشن، سرود انترناسیونال می‌خواند یا "این پیروزی خجسته باد". برای ما، برای رهبران و نمایندگان هفت‌تپه، برای همه کسانی که دغدغه ساختن یک دنیای بهتر دارند، نه خلوص عقیده که حفظ اتحاد و انسجام کارگران حول مطالبات رادیکال و زمینی مهمتر از هر چیزی است. در جدال طبقاتی، مهم ایستادن جای صحیح و کنار کارگران است و محمد سرخی در سخت‌ترین روزهای اعتراض و اعتصاب کنار هم طبقه‌هایش بود. افسوس شادی بعد از پیروزی برای این کارگر رزمنده چندان دوامی نداشت. انگار تقدیر ما چنین است که خوشی‌هایمان کوتاه باشد و اندوه مان طولانی. آینده هفت‌تپه هر چه باشد تا همین جا هر کارگر زحمتکش و هر انسان آزاده‌ای باید کلاش را به احترام هفت‌تپه‌ای‌ها از سر بردارد. در غیاب محمد سرخه و به یاد او، قول می‌دهیم تا پیروزی نهایی و

تامین يك دنیای بهتر برای همگان به نبرد خود ادامه دهیم. تضمین می‌کنیم نام محمد سرخی را کنار دیگر کارگران رزمنده و شریف، در ردیف آزادی خواهان و برابری طلبان جهان جاودانه کنیم. مصاف‌های سخت تری پیش روست. به گفته اسماعیل این تازه آغاز راه است.

۲۷ مه ۲۰۲۱

تشکل پایدار و ناپایدار

فرمولی برای ایجاد تفرقه پاسخی به اظهارات سران سندیکای شرکت واحد

تردید و تعارف نکنیم. مباحثی که این روزها ذیل عنوان ویژگی‌های تشکلات مستقل و پایدار در دنیای مجازی راه افتاده کمترین ارزش نظری و تئوریک ندارد. آن، صرفاً کمپینی است علیه مجمع عمومی هفت‌تپه و متاسفانه در ناهنگام‌ترین زمان ممکن، یعنی دوره اعتصاب و وقتی که کارگران به بیشترین حمایت نیاز دارند. آنچه در این مباحث مشاهده می‌شود چیزی نیست جز تقلیل و مصادره مبارزات هفت‌تپه، تخریب تشکل مجمع عمومی به مثابه شورای پایه و نگاه از بالا به سازماندهندگان این تشکل توده‌ای. این نه یک بحث تئوریک راجع به تفاوت سندیکا و شورا بلکه جنجال علیه یک مجمع عمومی حی و حاضر و رزمنده است. مجمعی که لشکری وسیع از کارگران را دارد و مستقیماً در امر مشترک خود تصمیم می‌گیرد. خب دوستان گرامی، به نظرتان در وسط یک اعتصاب و اینکه دنیا می‌بیند که رهبران و نمایندگان کارگران هفت‌تپه با اتکا به سنت مجمع عمومی و خرد جمعی توان و صلاحیت بسیج وسیع‌ترین بخش کارگران را دارند، شما واقعا می‌خواهید با بحث "سندیکا تشکل پایدار است و مجمع عمومی تشکل نیست و ناپایدار است". چه خدمتی به این مبارزه و طبقه کارگر بکنید؟ تخریب یک مجمع عمومی رزمنده که فی الحال به الگوی مبارزاتی سایر بخش‌های کلیدی طبقه کارگر به ویژه نفت و گاز تبدیل شده، فراتر از تنگ نظری و سکتاریسم است. آیا این پروژه‌ای است به قصد ایجاد تفرقه در صفوف طبقه کارگر درست در بزنگاه اعتلای جنبش کارگری و گسترش ایده تشکیل مجامع عمومی؟

ما همواره گفته‌ایم در شرایط استبداد سیاسی و بن بست رفرمیسم هیچ تشکل پایداری اعم از اتحادیه و سندیکا و غیره پا نمی‌گیرد. دولتی که موسوی و کروبی را حصر خانگی میکند و خاتمی را ممنوع‌التصویر، محال است به رضا شهابی و علی نجاتی اجازه مانور بدهد. باید فضای سیاسی به درجه‌ای باز باشد تا عضو هیئت مدیره سندیکا بتواند به امر اصلی سندیکا یعنی سازماندهی بپردازد. پاسخ ما به شرایط اختناق سیاسی و استبداد پلیسی حاکم، کمک به برپایی جنبش مجامع عمومی، منظم کردن آن‌ها و در صورت توازن قوای مناسب اعلام و تشکیل شوراهای کارگری است. تنها با شروع از مجمع عمومی و تلاش برای ارتقای سنت جنبش شورایی است که میتوان متناسب با توازن قوا جلو رفت، تعادل خود را حفظ کرد و با یک امنیت نسبی همواره در میدان بود. این سیاست سازماندهی همیشگی ما بوده است با این همه به تاکید گفته‌ایم ما حامی هر

شکلی از سازمان‌یابی مستقل طبقه کارگر از دولت هستیم ولو یک تعاونی مصرف باشد.

چنانکه می‌دانیم فی الحال و در زمین واقعی مبارزات کارگری در مراکز کار جز تکیه به تشکیل مجمع عمومی، هیچ تشکل توده‌ای دیگری وجود خارجی ندارد. تشکل توده‌ای، تشکل کارگری، پایدارترینش، بالاخره باید کارگران را نمایندگی کند، دربرگیرنده کارگران باشد و کارگران در مبارزه‌شان به آن اتکا کنند. همه اینکارها و بیشتر را مجمع عمومی دارد انجام میدهد. شورای پنج هزار نفره یعنی هرکسی کارگر هفت‌تپه است، میز عضوگیری نگذاشته است، به اعتبار کارگر بودن در محل کار عضو شورا است و حق مساوی دارد. حالا شما میگوئید این "تشکل" نیست و "پایدار" نیست، انتظار دارید قبول کنیم که مثلاً محافل یکی دو نفره و چند نفره که اسمشان را تشکل و پایدار گذاشته‌اند، دردی از سازماندهی طبقه کارگر و اتحاد و تشکل بیشترش دوا می‌کند؟ ای کاش در هفت‌تپه سندیکا بود، ای کاش حضور داشت و میشد دید که این افراد با این سیاستها از سندیکا هستند، در اعتصاب حضور فعال دارند و برای کارگران زحمت می‌کشند. این را از صمیم قلب می‌گوییم و دخلی به این ندارد که مدافع مجمع عمومی و سنت شورائی‌ام. اما هم عقل سلیم و هم یک ذره توجه منصفانه به هفت‌تپه نشان میدهد که هیچ ردی از حضور پدیده‌ای به نام سندیکا در این جوش و خروش هفت‌تپه نیست. سالهاست نیست. با اینحال، آنها یعنی فعالین در هفت‌تپه و دیگران کاری به شما نداشته‌اند، حتی اسم‌تان را نبرده‌اند، اما شما و نماینده سندیکای هفت‌تپه درست در این اوضاع مشغول این بحث و نفی مجمع عمومی بنفع سندیکا آنهم بعنوان تشکل پایدار میشوید! انتظار دارید این دیده نشود! خب فرض کنیم نظر‌تان را گفته‌اید و اشکال ندارد. ما حتی از همین سندیکاهای بریده از بدنه و ناتوان از سازماندهی موضوع کارش بعنوان عنصر و جمع و سرمایه‌های جنبش کارگری در برابر تعرض حکومت دفاع کرده‌ایم و خواهیم کرد. حساب این جداست. لیکن اقداماتی مانند طرح "دو قطبی کاذب تشکل پایدار و ناپایدار"، آنهم وقتی مدعی بحث خودش نه میتواند در مبارزه حی و حاضر و جاری به هر دلیلی حضور داشته باشد و نه میتواند در حمایت از آن بازم به هر دلیلی کاری بکند، بسختی بتواند سدی باشد در برابر عروج جنبش مجامع عمومی سازمان یافته.

از سندیکای هفت‌تپه که از هیئت مدیره سابقش تنها یک بنیانگذار بازنشسته دارد و یک کانال تلگرامی می‌گذریم. پای دیگر بحث تشکل پایدار و ناپایدار یعنی سندیکای شرکت واحد اما ارزش نقد و بررسی دارد. هر چه باشد هم طول و عرض سندیکای واحد بسیار بزرگتر از آن تشکل تک نفره است و هم هر سه نفر گرداننده آن برای جامعه مشخص هستند. حسن سعیدی از جمله کارگران محبوب و خوشنام عضو این سندیکا است که معتقد است مجمع عمومی اصلاً تشکل نیست. این یک بحث نظری است که می‌شود در باره صدق و کذب آن استدلال آورد. اما چنانکه گفته شد هدف اصلی دوستان چیز دیگری است. درست به همین دلیل حسن سعیدی هم از اینجا شروع

نمی‌کند. سعیدی رك و بی پروا می‌گوید: "اجازه می‌خواهم بی‌مقدمه سراغ اصل بحث بروم." و اصل بحث عبارت از چیست؟ تقلیل مبارزات شکوهمند هفت‌تپه. گوش کنید؛ "آن چیزی که در هفت‌تپه اتفاق افتاده يك رویداد كاملا طبیعی است که در تمام مراکز تولیدی رخ می‌دهد. کارگران هفت‌تپه چندین ماه حقوق نگرفته‌اند و برای همین تجمع کرده‌اند. البته مطالبه‌شان خلع ید از بخش خصوصی هم بوده که آن هم خوشایند ماست. اگر کارگران شرکت واحد هم نظیر هفت‌تپه ای‌ها حقوق معوقه می‌داشتند حتماً تجمع می‌کردند و پس از دریافت آن پراکنده می‌شدند. می‌خواهم بگویم مجمع عمومی هفت‌تپه که عده‌ای به اسم شورا برایش کف می‌زنند در واقع چیزی نیست جز تجمع موقت کارگران بی‌حقوق و فاقد تشکل."

این سخنان، تحریف آشکار واقعیت و تقلیل غیرمنصفانه مبارزات حماسی و شکوهمند پایتخت اعتصاب جهان است. حسن سعیدی خوب می‌داند صدها واحد تولیدی کوچک و بزرگ طی این سالها بکل از صحنه اقتصاد ایران محو شدند، علیرغم آنکه کارگزارانشان به خاطر دستمزدهای معوقه اعتراض کرده بودند. هفت‌تپه با مطالبه حقوق به میدان نیامده بود که با دریافت چندرغاز صحنه را خالی کند. چند هزار بار رهبران هفت‌تپه باید بگویند ما برای بقای شرکت تجمع می‌کنیم نه فقط پرداخت حقوق معوقه. چند هزار بار بگویند اولویت اول ما خلع ید از بخش خصوصی است نه دستمزدها. کدام کارگری این جمله اسماعیل بخشی را نشنیده است که گفت؛ ما با کسانی که حرمت کارگر را می‌شکنند بر سر هیچ مطالبه‌ای مذاکره نمی‌کنیم. مگر ابراهیم عباسی هر روز فریاد نمی‌زند حقوق معوقه مطالبه آخر ماست. آیا نمایندگان مجمع عمومی در دور اول اعتراضات به خاطر مطالبه حقوق معوقه دستگیر شدند؟ آیا اسماعیل بخشی بازداشت، شکنجه و تا پای اعدام رفت فقط برای طلب دستمزد؟! همبستگی طبقاتی و ضرورت رعایت حرمت حسن سعیدی به مثابه يك کارگر شریف به انسان اجازه نمی‌دهد خطاب به هم طبقه‌ای خود تند حرف بزند. آخر دشمنان طبقاتی اگر حقیقت را کتمان کنند بر آنان حرجی نیست اما یاران خودی چرا؟

این عضو هیئت مدیره سندیکای واحد می‌گوید مجمع عمومی تشکل نیست؟ چرا؟ چون حداقل دو نشست، کارگران هیچ نماینده و سخنگویی به ما معرفی نکرده‌اند. عجب! هفت‌تپه تا همین جا به اندازه کل تاریخ جنبش سندیکایی نماینده و سخنگوی پرشور تحویل جامعه داده است. میتوانم بپرسم راستی خودت کی مجمع عمومی برگزار کردی و چه تعداد کارگران واحد در آن شرکت داشتند؟ می‌گویند من برای انجام پروژه‌های مشترك در بعد ملی نمی‌دانم در هفت‌تپه به چه کسی مراجعه کنم. جل‌الخالق! عالم و آدم رهبران و نمایندگان کارگران هفت‌تپه را می‌شناسند، اما حسن سعیدی، نمایندگان واقعی و صاحب‌اتوریته هفت‌تپه را نمی‌شناسد؟ وانگهی آن کدام "پروژه ملی" است که حسن سعیدی می‌تواند با همکاری سندیکای تك نفره هفت‌تپه پای اجرای آن برود اما به اتکای مجمع عمومی پنج هزار نفره خیر؟ سعیدی اگر راست می‌گفت و اهل

عمل بود مجمع عمومی هفت‌تپه را الگوی کارگران شرکت واحد قرار می‌داد تا سندیکایشان چنین زمینگیر نشود. او برعکس، کار سخت‌تر را می‌کند و خطاب به هفت‌تپه ای‌ها می‌گوید کجاست تشکل پایدارتان! آیا او می‌خواهد مجمع عمومی پنج‌هزار نفره "ناپایدار" را متلاشی کند و از آن سندیکای "پایدار" چند نفره بسازد؟

متاسفانه رضا شهابی همان مدعای حسن سعیدی را به زبانی به مراتب زمخت‌تر تکرار می‌کند. شهابی نیز همچون سایر دوستان سندیکالیست خود می‌گوید مجمع عمومی تشکل نیست مگر اینکه نمایندگان ثابت خود را تحت عنوان شورا یا هرچه خودشان دوست دارند به ما معرفی کنند. می‌گوید نمی‌شود يك عده پشت سنگر مجمع عمومی پنهان شوند و ادعای داشتن تشکل کنند. تشکل هفت‌تپه باید تابلو و دفتر و دستک داشته باشند و مثل ما تاوان آن را بپردازد. دست‌میرزاد به این سطح بالای منطق و استدلال. خب لابد عقلشان رسیده است، لابد تجربه‌ای دارند، دشمنان‌شان قوی و بیرحم است، چند صد پرونده قضائی دارند، چرا آلا بکلا باید راه شما را بروند؟ اصلا چرا شما کار خودتان را نمی‌کنید و آن‌ها را به حال خود نمی‌گذارید که کار خودشان را بکنند؟ اگر شما راه بهتری نشان دادید باور کنید از هر سوراخ کارگران حمایت می‌کنند. ما بارها اعلام کرده‌ایم يك علت برتری و مطلوبیت مجمع عمومی نسبت به سایر اشکال سازمان‌یابی، همانا امکان حفظ امنیت شغلی و جانی کارگران فعال و رهبران عملی است. حضور آحاد کارگران و پذیرش مسئولیت برابر با نمایندگان پرشور، بهترین سپر امنیتی است برای حفظ رهبران عملی از تیغ تیز سرکوب ماموران امنیتی. برای اینکه اثبات شود سندیکا تشکل پایدار است و مجمع عمومی خیر، نیاز نیست اصل را ول کنید و فرع را بچسبید. اصل همین محتوای واقعی تشکل یعنی متحد کردن کارگران و بمیدان کشیدن آن‌هاست، فرع هم همان دفتر و دستک و تابلو که شما بیشتر به آن علاقه دارید. وقتی شما اینرا می‌گوئید شنونده فوری این سوال در ذهنش پدیدار میشود که دوستان گرامی، شما که بلدید چطور تشکل بسازید و پایدار نگهدارید، وضع خودتان چطور است؟ کی مجمع گرفتید، سندیکا چقدر دربرگیرنده کارگران است، چرا خط‌آبی را در تهران به فراخوان سندیکا و برای خواست‌های خودتان از جمله بازگشت به کار اخراجی‌ها و تحمیل سندیکا بعنوان سخنگوی کارگران به اعتصاب نمی‌کشید؟ چرا مثل هفت‌تپه عمل نمی‌کنید؟ چرا در پایانه‌ها مجمع عمومی برگزار نمی‌کنید؟ و شما جوابی برای این سوالات ندارید! مگر اینکه بگوئید نمی‌شود!

متاسفانه سندیکای شرکت واحد همچون همتای هفت‌تپه‌ای خود فقط بیانیه صادر می‌کند. متاسفانه سران سندیکا بنظر سالهاست رابطه‌شان با بدنه خود سست و سست‌تر شده است. حتی از برگزاری مجمع عمومی سالانه و روتین جهت ارائه گزارش کار، انتخابات مجدد، ابقای نمایندگان شایسته و عزل اعضای مزدور خود مانند ترایان عاجزند. حالا گوش کنید داود رضوی در توجیه

چرایی عدم برگزاری مجمع عمومی بطور کلی و از جمله مجمع سندیکای واحد چه می گوید:

”مجامع عمومی همه جا تنها در شرایط اعتراض به حقوق معوقه و مطالباتی از این دست برگزار می شود. خوشبختانه کارگران شرکت واحد به دلیل داشتن تشکل پایدار به چنان درجه‌ای از آگاهی طبقاتی دست یافته‌اند که اجازه نمی‌دهند حتی يك ساعت هم تاخیر حقوق داشته باشند.“ حالا در پرتو این ”آگاهی طبقاتی“ راز پایدار بودن سندیکا روشن می‌شود. چون کارگران این شرکت به چنان درجه‌ای از آگاهی طبقاتی رسیده‌اند که دچار مصیبت تعویق حقوق نشوند، اعتراضی وجود ندارد تا مجمع عمومی تشکیل شود و حتی چون شرایط امنیتی است مجمع عمومی سالانه هم برگزار نمی‌کنند. آقای داود رضوی گرامی، میدانید از ضعف سندیکا فضیلت می‌سازید؟ آیا نیازی هست برای تقلیل مجمع عمومی به این موضع بیافزید؟

جهت اطلاع دوستان سندیکالیست و صاحبان تشکلهای پایدار چند کلمه راجع به مجمع عمومی بگوییم. مجمع عمومی يك تشکل کارگری است و نه صرفاً تجمعی از کارگران گرسنه و عصبانی. مجمع عمومی تشکل است چرا که نظم و قاعده و سامان دارد. در این مدرن‌ترین، متمدن‌ترین و پرولتری‌ترین سازمان کارگری، جمیع کارگران بلااستثناء حضور دارند، بر مبنای خرد جمعی سیاست گذاری می‌کنند، بر همین مبنا تصمیم می‌گیرند و جملگی با اراده واحد پای اجرای تصمیمات اتخاذ شده می‌روند. هیچ کارگری اعم از نمایندگان یا توده کارگر حق ندارد خارج از تصمیمات مجمع عمل نماید. سندیکالیست‌ها باید بدانند به هر نوع نهاد دارای سامان و ساختار می‌گویند تشکل. تشکلی که هر کس خلاف قواعد درونی آن عمل نماید ساختار شکنی کرده است.

اما پایدار بودن یا نبودن هر تشکلی از جمله مجمع عمومی عارضه‌ای است تحمیلی و نه خصیصه ذاتی آن. تمام کارگران هفت تپه و هر واحد تولیدی دیگر با کمال میل حاضرند مثلاً ماهی يك بار مجمع عمومی برگزار کرده، مشکلات خویش را به بحث گذاشته و نمایندگان منتخب مجمع قبلی را ابقا یا عزل نمایند. اینکه حکومت ناپایداری مجمع عمومی را بر کارگران تحمیل می‌کند دخلی به این تشکل کارگری ندارد و تمام اشکال دیگر را در برمی‌گیرد. اگر حسن سعیدی به گفته خودش قریب بیست سال عضو هیئت مدیره سندیکاست یا آن عضو دیگر که به گفته رضا شهابی جیره خوار کارفرما شده همچنان خودش را عضو سندیکا می‌داند، ادله معتبری برای اثبات ”پایدار بودن“ سندیکای شرکت واحد نیست. تشکل کارگری، واحد تجاری نیست که مالکیت یا سرقلمی آن را یکبار برای همیشه خرید. همین قدر بگوییم؛ دوستان، دوقطبی تشکلات پایدار و ناپایدار برای تخطئه مجامع عمومی خاکریز دفاعی ضعیفی است، واقعی نیست؛ نمی‌گیرد.

برای جمع بندی نوشته خود، پاسخ ابراهیم عباسی به منتقدین را بهتر و گویاتر از هر مطلبی

دانستیم.

”در هفت تپه ما يك شورا داریم که پنج هزار نفری است و ما با خرد جمعی تصمیم می‌گیریم. تشکل ما مجمع نمایندگان است که اگر کم و کسری هم داشته اما موفق بوده. ما در شورای اسلامی را گل گرفتیم چون خائن است. سندیکا قبلا بوده اما ما مجمع نمایندگان را انتخاب کردیم و بهتر جواب داده. تشکل پایدار ما مجمع نمایندگان و شورای مستقل ماست. ما در هفت تپه اثبات کردیم که مجمع نمایندگان برتر از سندیکا و شورای اسلامی است. افرادی در فضای مجازی با اهداف خاص علیه ما صحبت میکنند که از روی غرض و مرض است، از روی حسادت است و نه برای نقد.“

۷ اوت ۲۰۲۱

تحقیق مجمع عمومی،

تحت لوای بحث در باره سندیکا، شورا و ضرورت تشکیل یابی

به یاد مرتضی حجازی ۱۹۰۲-۱۹۲۸

منصور حکمت: "ما می گوئیم، کارگران باید فوراً و کاملاً مستقل از دولت دست بکار ایجاد تشکلات واقعی خود شوند. مجمع عمومی کارخانه خود را تشکیل دهند، جلسات آن را منظم کنند و آن را به عنوان عالیترین ارگان تصمیم گیری کارگران به رسمیت بشناسند و در مقابل دولت و کارفرما و وزارت کار قرار دهند. مجمع عمومی رسمی و منظم اولین رکن شورای واقعی است. ما حوزه هایی نمی خواهیم که یکبار در يك اعتصاب خوش بدرخشند و بعد صحنه را برای مدت طولانی خالی کنند."

"زن جوانت مریض شده، برای تو بی تابی می کند. هرچه زودتر خودت را به تهران برسان." این تلگرافی است که مامورین نظمیه رضا خان برای مرتضی حجازی از رهبران اتحادیه کارگران چاپ با امضای مادرش ارسال می کنند. مرتضی که به جرم فعالیت در اتحادیه متواری شده و به تاجیکستان گریخته بود فریب می خورد و برای تیمار همسرش بازمی گردد. او را به محض ورود به ایران در همان رشت دستگیر و یگراست به شکنجه گاههای مخوف تهران منتقل می کنند. مرتضی حجازی طی آخرین دیدار خود در زندان به جعفر اروودبادی می گوید: اطمینان دارم من زنده از این محبس بیرون نمی روم. چند شب است از سینه ام خون می آید. اینطور سرنوشت من بود که در اول جوانی، در تنگنای نظمیه با این فشار سختی که ملاحظه می کنید بمیرم. سلام مرا به دوستان و همزمان برسان. مخصوصاً فلانی که حال مرا پرسیده سلامش برسان. بگو بین ما دیگر دیداری نخواهد بود. من امیدی به زنده ماندن ندارم، به سراغم نیایید بلکه فراموشم کنید. امیدوارم رفقای من به هدف مقدس خود نائل آیند و قاتلین من به سزای اعمال بی رحمانه خود برسند. ما غرض و نظری جز سعادت و رفاه زحمتکشان نداشتیم.

قتل فجیع مرتضی حجازی آن هم بدین شکل رذیلانه توسط حکومت رضا خان مشتی است نمونه خروار و گواه این حقیقت تلخ که اینجا ایران است نه فرانسه و انگلستان. اینجا سنت سندیکا سازی و تحزب گرایی هیچگاه دوام نداشته و لاجرم جا نیفتاده است. در جوامع اختناق زده، تشکلات کارگری اعم از اتحادیه، سندیکا و شورا جز در مقاطعی کوتاه تحمل نشده آنچه آنکه احزاب سیاسی. اساساً حکومت های مستبد، احزاب سیاسی را منحل و ممنوع کرده اند تا مستمسکی

یابند برای قلع و قمع تشکلات کارگری. جرم و مجازات آن را هم از پیش آماده کرده اند. می گویند اگر تشکل کارگری ایجاد کنید می گوئیم وابسته به احزاب غیر قانونی هستید و حبس های طویل المدت و حتی مرگ در انتظارتان است. آو تیس سلطانزاده در خصوص فقدان سنت دیرپای سندیکاسازی در ایران و چرایی آن می نویسد: نخستین کوشش ها برای سازمان دهی سندیکایی در ایران به سال ۱۹۰۶؛ در زمان نخستین انقلاب (جنبش مشروطه)، هنگامی که کارگران چاپخانه های تهران تحت نفوذ نیرومند حزب دموکرات نخستین اتحادیه ی خود را ایجاد کردند، انجام گرفت. بعدها هنگامی که ارتجاع در سرکوب بیداد میکرد و حزب دموکرات انحطاط یافت، هنگامی که رهبران آن با تحصیل مقام وزارت به محافظین باوفای تاج و تخت ایران بدل گشتند، این سندیکا بدون آنکه نتایج جدی ای کسب کرده باشد، منحل گشت. این وضع بدون تغییر تا ۱۹۱۸ دوام یافت.

در پرتوی حقایق فوق بطلان نظریه شورا برای دوره انقلابی است و سندیکا ویژه دوره متعارف در خصوص جامعه ایران آشکار می شود. در جامعه ای که نه فقط احزاب انقلابی بلکه سازمان های رفرمیستی ممنوع هستند، سندیکای سرخ سهل است، تشکل های زرد و دست ساز نیز شکل نمی گیرند مگر برای جاسوسی و شناسایی عناصر آگاه. حالا دیگر برای هر کارگر آگاه و هر انسان آزاده ای باید روشن شده باشد بحث های اخیر پیرامون اتحادیه، سندیکا و شورا و ضرورت ایجاد تشکلات پایدار، آن هم در گرماگرم اعتصابات شکوهمند هفت تپه تنها يك هدف را پی می گیرد و آن عبارت از تحقیر مجمع عمومی است. می گویند ما جمع چند نفره و حتی تك نفره، تشکل کارگری هستیم آن هم از نوع پایدارش؛ این را حسن سعیدی، رضا شهابی و علی نجاتی می گوید. در مقابل مجمع عمومی تشکل نیست و جنبش مجامع عمومی من درآوردی است؛ این را روبن مارکاریان، بهروز فراهانی و منصور اسانلو می گوید. تاکید می کنند بیست سال سهل است، دویست سال دیگر هم سندیکاهای ما با دو نفر و نصفی اعضا و بدون برگزاری حتی يك مجمع عمومی، همچنان تشکل پایدارند؛ در مقابل، کارگرانی که به مدت چندین سال با اتکا به مجمع عمومی و خرد جمعی غول استبداد را به زانو درآورده و از زانو خلع ید کرده اند، متشکل نیستند. این جان کلام نظرات این دوستان است.

تحقیر مجمع عمومی آن نقطه تلاقی نامبارکی است که مدافعین سندیکاهای “سوسیالیستی” و سلطنتی به یکدیگر می رسند. وقتی میدان بازی را تحقیر مجمع عمومی تعریف نماید آنگاه ناگزیر از بستن بازوبند کاپیتانی بر بازوی منصور اسانلو خواهید شد. مگر از او فرموله تر، مجرب تر و پرشورتر در ستایش از سندیکا و تحقیر مجمع عمومی کسی هست؟! حاشا و کلا. دوستان، اشکال در مسیری است که برگزیده اید نه مسافران. مایه تاسف است؛ درست زمانی که حکومت از تبدیل تجربه نسبتاً موفق هفت تپه به الگوی مبارزاتی کارگران نفت و برپایی جنبش مجامع

عمومی، احساس خطر و ابراز ناخرسندی می‌کند، روسای سندیکا‌های نیابتی و مدافعین این روشها نیز در این احساس ناخوشایند با دشمنان طبقه سپیم شده‌اند.

دوستان مدافع سندیکای ما مدعی‌اند حکومت مانع از برگزاری مجمع عمومی سالانه آنها شده و در نتیجه اعتبار نمایندگی آنان عجالتاً و تا اطلاع ثانوی معتبر است. این در حالی است که اکنون پنج سال است هفت تپه‌ای‌ها دارند مجمع عمومی خود را به شهادت هشتاد میلیون جمعیت ایران برگزار می‌کنند. آیا يك نفر از هیئت مدیره سندیکا خواستار برگزاری مجمع عمومی اعضای سندیکا و تجدید انتخابات شده است؟ آیا اساساً در این پنج سال ارتباط متقابل و دوسویه جدی‌ای میان کارگران و سندیکا مشاهده شده است؟ آیا کسی شاهد دخالت هیئت مدیره سندیکا در دور اخیر اعتراضات هفت تپه بوده است؟ کاملاً آشکار است و خود این دوستان صریحاً می‌گویند که مجمع عمومی “ابزار” است نه اصل، ابزاری برای انتخاب و ارتقاء آقایان از کارگر ساده به بنیانگذار، خزانه دار، بازرس و دیگر مناصب. آن مجمع عمومی که ابراهیم عباسی از آن به مثابه شورای پنج هزار نفره یاد می‌کند هیچ‌سختی با مجمع عمومی سندیکالیست‌های ما ندارد. اولی پرولتاری است و ظرف دخالت مستقیم کارگران، دومی براساس ساختار موجود نیابتی است و ابزار اعمال قدرت بر کارگران.

حسن سعیدی مدام نمونه کارگران فولاد را مثال می‌زند و می‌گوید از آن همه اعتراضات شکوهمند اکنون هیچ‌نمانده است و این یعنی مجمع عمومی تشکل نیست و زنده باد سندیکا. از قضا کریم سیاحی کارگر مبارز فولاد بی آنکه نامی از حسن سعیدی ببرد به نقد و در واقع بهانه او پاسخ شایسته داد. کریم گفت خیلی خوشحالم که در جمع شما هستم اما حرفهای دوستان باب دلم نبود. دوستان، شما فکر می‌کنید اگر من سندیکا یا شورا می‌زدم دولت می‌گذاشت ما سالم بمانیم؟ مگر ندیدید با ما چه کردند! مگر ندیدید چه به روز کارگرانی آوردند که در شمال و جنوب و شرق و غرب سندیکا و شورا زدند! کریم سیاحی با کلامی ساده و صمیمی از اشتیاق بی حد و حصر خود برای دیدن بچه‌های هفت تپه گفت وقتی که به اهواز رفته بودند و در حسرت ندیدن آنها. میزان همدلی و همبستگی کریم سیاحی را مقایسه کنید با بنیانگذار سندیکای هفت تپه که می‌گوید هفت تپه شورا پنج هزار نفره ندارد چون کارگران پنج هزار نفر نیستند. این چیزی نیست جز تمسخر شورا تحت پوشش واقع‌گرایی.

وانگهی فرض کنیم حسن سعیدی درست می‌گوید و مجمع عمومی تشکل نیست و بزرگترین خطای کارگران فولاد عبارت از این بود که مثل شما تشکل پایدار با هر نامی اعم از اتحادیه، سندیکا و شورا ایجاد نکردند. بیا بید برای لحظه‌ای تصور کنیم فولادی‌ها از دل آن اعتراضات شکوهمند يك تشکل پایدار به اسم سندیکا- نامی که شما عجیب شیفته آن هستید و با این همه

ادعا می‌کنید سندیکالیست نیستید - ساخته بودند. به احتمال قریب به یقین نمایندگان این سندیکای پایدار فرضی همانا به دلیل اخراج از کار، دیگر مجوز برگزاری مجمع عمومی مجدد را نداشتند. حالا فرض کنیم که این افراد اخراجی درست بدلیل اخراج خود را نماینده مادام‌العمر کارگران فولاد معرفی می‌کردند. بعد این سه سندیکای بزرگ و بریده از بدنه با مجموع تعدادی فعال، می‌خواستند چه گلی به سر طبقه بزنند! آیا توانایی بسیج کارگران با مطالبه بازگشت به کار خودشان را هم داشتند؟! خیر دوستان سندیکالیست، شما الگوی خوبی نیستید، نه برای خودتان و نه برای هم طبقه ای هایتان. کارگر بدون مجمع عمومی هیچ است و نه برعکس.

و در خاتمه چند کلمه با تاریخدانان مخالف جنبش مجمع عمومی؛

برخی فعالین چپ از گرایشی استالینیستی در جنبش چپ نام می‌برند که با برخورد ایدئولوژیک و فرقه‌گرایانه بر طبل توخالی جنبش مجمع عمومی می‌کوبند! فعلاً از درجه شناخت گویندگان این نوع سخنان از یک سنت مبارزاتی در درون طبقه کارگر جهانی میگذریم. فقط این اشاره کافی است که نه جنبش مجمع عمومی تئوری "من درآوردی" است و نه ما مدافعین آزادی بی‌قید و شرط بیان - برخلاف بسیاری از شماها در گذشته - نسبتی با استالین داریم. اگر مجمع عمومی تشکل نیست و جنبش مجمع عمومی من درآوردی است آنگاه خیل عظیم کارگرانی که در بخش‌های مهم و کلیدی تولید فی الحال در مسیر هفت تپه و برپایی جنبش مجامع عمومی گام می‌بردارند جملگی "استالینیست" هستند و "بیراهه" می‌روند! از قضا این شماست که فرقه ای عمل می‌کنید و سکتاریست هستید. منصور حکمت کوهی از ادبیات و گنجینه گرانمایی در باره سازماندهی طبقه با تاکید ویژه بر مجمع عمومی از خود به یادگار گذاشته است. برخی از شما رو به جامعه و علی‌الخصوص طبقه کارگر هیچگاه از منصور حکمت کلامی بر لب نیاورده اید مگر به قصد تهمت و انتساب وی به اسرائیل. اکنون که کارگر به حکم شم طبقاتی متوجه ظرفیت بیکران نهفته در مجمع عمومی و قدرت مهیب و شکست‌ناپذیرش آنگاه که به صورتی جنبشی درآید شده است، شما به جای خوشحالی، دچار اضطراب و افسردگی گشته اید. نگران این هستید مبادا کارگران شما را مواخذه کنند که چرا منصور حکمت این کارگری ترین شخصیت سیاسی جنبش کمونیستی را چنین نادرست و نامربوط به ما شناسانده اید. آری این شما هستید که استخوان منصور حکمت در گلویتان گیر کرده و حرف هایتان بوی خون دلمه بسته می‌دهد. تحقیر توامان جنبش مجمع عمومی و تهمت زدن به منصور حکمت از این جا مایه می‌گیرد. طبقه کارگر اما نه از منصور حکمت بت می‌سازد و نه کار سترگ او را در کارگری کردن کمونیزم نادیده می‌گیرد. کمونیزم تازه دارد به بستر اصلی خود باز می‌گردد. این آغاز راه است.

۴ نوامبر ۲۰۲۱

معجزه مجمع عمومی؛

از ماهیگیران انزلی تا کارگران هفت تپه

روز سی ام آبان هزار و دویست و هشتاد و پنج، صد و پنجاه ماهیگیر بندر انزلی در تلگراف خانه شهر به نشانه اعتراض، اجتماع کردند. مجادله بر سر حقوق اندک بود. صیادان برای هر صید، يك شاهی از کمپانی لیانازوف روسی دریافت می کردند. آن مزد اندک به هیچ وجه کفاف زندگی صیادان رانمی کرد با وجود این حتی همان نیز سر موعد پرداخت نمی شد. در میانه بحث و جدل کارگران با یکدیگر در این تجمع صد و پنجاه نفری، تحت تاثیر حضور و ازدحام آحاد کارگران و نیز تلاطمات اجتماعی دوران مشروطه، ناگاه یکی از میان ماهیگیران در خود شهامت یافت، روی چهارپایه ای رفت و فریاد زد؛ برادران، ما دیگر حقوق نمی خواهیم، از این پس خودمان صید می کنیم و خودمان می فروشیم. کارگران نیز به سرعت تحت تاثیر شهامت سخنران قرار گرفتند و به وجد آمدند. تاریخ نام این کارگر شجاع را به یاد نسپرده است، همینقدر می دانیم فریاد حق طلبانه او مثل برق به سایر استشارشدگان سرایت کرد، قلب هایشان را به هم نزدیک، چشمانشان را شعله ور و مشت هایشان در هم فشرده ساخت. حالا تمام صد و پنجاه نفر یکصدا گفتند، آری، خودمان صید می کنیم و خودمان می فروشیم. ماهیگیران، برای جلب حمایت مردم، خیابان های انزلی را با این شعار درنوردیدند. هیچ ستم دیده ای در شهر مخالف کارگران نبود. هر انسان زحمتکش و منصفی با هر عقیده و آیینی به خود می گفت آخر چرا ماهیگیران باید برای امرار معاش، خطر غرق شدن وسط دریا را به جان بخرند و آنگاه محصول زحماتشان را به يك کمپانی روسی بدهند که امتیاز صید ماهی را از دولت خریده است. کجای این خرید و فروش امتیاز، کجای این مناسبات مبتنی بر ظلم و زور، عادلانه است. آن کارگر شجاع، ماهیگیران را با ندای حق طلبانه خود، به هیجان و تحرك درآورد، ماهیگیران، توجه و همدلی توده مردم را معطوف به خود کردند و بدینسان امنیت شهر برای استثمارگران به خطر افتاد. اعتصاب بالا گرفت. کنسول روس با کمک دولت وقت، چاره را فقط در سرکوب کارگران دید. بیست و چهارم آبان ماه همان سال اعتصاب ماهیگیران انزلی با يك کشته و تعدادی زخمی درهم شکسته شد. تاریخ از این اعتصاب به مثابه نخستین همآوردی طبقه کارگر ایران با استثمارگران یاد می کند. بدین ترتیب نخستین ابراز وجود اجتماعی طبقه کارگر ایران پایان یافت. هیچکس نام کارگری که جان باخت را نمی داند شاید همان که بالای سکو رفت.

صد و اندی سال بعد، کارگران نیشکر هفت تپه روبروی سنگر تجمع کردند. دعوا همچنان و پس از يك قرن برسر حقوق های معوقه بود. توسعه صنعت چهره جهان را به کل تغییر داده و استثمارگران سودهای نجومی بدست آورده بودند؛ کارگران اما همچنان و هنوز نیازمند نان شب. فقر و فلاکت کارگران هفت تپه نتیجه ثابت ماندن همان مناسباتی است که ماهیگیران انزلی را به اعتراض واداشته بود.

اینجا هم به جای لیازانوف روسی، جوانکی يك لاقبا به نام اسدیگی مالکیت شرکت را به ثمن بخش از دولت خریده بود و حق استثمار کارگران را از آن خود کرده بود. اینجا هم کارگران زیر دمای شصت درجه کار می کنند بی آنکه دستمزدشان کفاف زندگی شان را بدهد. فاجعه آنجاست که اسدیگی ایرانی همچون لیانازوف روسی همان مزد اندک را نیز به موقع پرداخت نمی کرد. عاقبت در يك تجمع حداکثری و تحت تاثیر حضور آحاد کارگران و نیز تلاطمات اجتماعی زمانه، کارگری روی سنگر رفت و فریاد زد؛ برادران، ما دیگر حقوق نمی خواهیم. از این پس خودمان تولید می کنیم و خودمان هم می فروشیم. تاریخ این بار نام کارگر جسور هفت تپه را برای همیشه در دفتر خود جاودانه ساخت؛ اسماعیل بخشی.

به گمانم آبر کامو باشد که جایی گفته است دژخیمان همه از يك خانواده اند. استثمارگران بر سر کارگران هفت تپه همان آوردند که اسلافشان بر سر ماهیگیران انزلی. با این همه اکنون يك قرن از سرکوب ماهیگیران گذشته است و کارگران کوله باری از تجربه با خود حمل می کنند. هفت تپه ای ها پس از دور اول سرکوب، دستگیری اسماعیل بخشی و متلاشی شدن تشکل شان، ابتدا تمام و هم غم خود را برای نجات رفیق و هم رزم خود بکار بستند. این روانشناسی آن طبقه ای است که می خواهد مظهر حقیقت باشد و پاسدار حرمت و کرامت انسان. جز این هم نمی توانست کرد. وقتی هفت تپه برای رهایی اسماعیل می جنگید دژخیمان فرصت را غنیمت شمرده و تشکل دولتی و ضد کارگری شورای اسلامی را در شرکت بنا نهادند. جنگ با حکومت حول تدوام اسارت یا رهایی اسماعیل به نفع کارگران تمام شد و این فرزند خلف طبقه به قدرت طبقه از دالان های مخوف دژخیمان رهایی یافت.

هفت تپه آنگاه آهسته آهسته خود را بازیافت، قوای خود را متمرکز نمود و مجامع عمومی را بیشتر و منظم تر برگزار کرد. مجمع عمومی به مثابه شورای پایه و مستقل کارگران، بهترین و دمکراتیک ترین ظرف ابراز وجود مستمر و مستقیم کارگران است. در این پرولتاری ترین تشکل توده ای است که آحاد کارگران می توانند به اتکای جمع و در پناه آن، جسارت حرف زدن و ابراز وجود اجتماعی یابند، این تشکل است که به کارگر اعتماد به نفس داده و عزت نفس را در وی تقویت می کند. این تشکل است که به رهبران شجاع امکان می دهد به اتکای طبقه، مقابل

شوروترین عناصر حکومتی سرافرازانه سینه سپر کنند و مدافع حقوق طبقه باشد. سرانجام مجمع عمومی هفت تپه با خرد جمعی رای به گل گرفتن درب شورای اسلامی این مرکز توطئه و لانه جاسوسان داد. باید از نسل دهه‌ی شصت باشی تا اهمیت و عظمت کار هفت تپه‌ای‌ها را دریابی. ابراهیم عباسی دوشنبه نوزدهم مهر هزار و چهارصد به مهدی عبدالخانی رئیس اداره ضد تعاون و کار و رفاه اجتماعی رو بروی همان اداره‌اش گفت، ما درب شورای اسلامی را گل گرفتیم چون ضدکارگری بود. تشکل ما همین مجمع عمومی است، شورای پنج هزار فره با تصمیم براساس خرد جمعی. رئیس نامحترم اداره کار، همان ارگان ضدکارگری که روزگاری فرمان هجوم به سندیکای کارگران و بریدن زبان آنان می‌داد، این بار لام تا کام حرف نزد. انگار زبانش را بریده بودند. این است معجزه مجمع عمومی.

۱۴ اکتبر ۲۰۲۱

پیرامون جدال واقعی در جنبش کارگری

منصور حکمت: "هر فعال جنبش کمونیسم کارگری مدافعان سندیکا را تشویق می‌کند که اگر چیزی را میشود "گرفت" حتما بگیرند. قبلا هم گفته‌ام، ما هیچ دو خشتی که کارگران روی هم گذاشته باشند را بر نمی‌چینیم. ما آلترناتیو خود را تبلیغ می‌کنیم و می‌کوشیم کارساز بودن و عملی بودن آن را نشان بدهیم، کاری که انتظار داریم سندیکائی‌ها هم بکنند."

متأسفانه منصور حکمت نیست تا ببیند سندیکالیست‌ها درست خلاف انتظار او عمل کردند. حالا روبن مارکاریان زیر تیتر "طیف حکمتیست‌ها و شرکاء، ترازنامه چهار دهه نفی تشکلهای اتحادیه‌ای و پایدار کارگری" یک ساعت تمام سخن‌سرایی می‌کند تا نه فقط مواضع حکمتیست‌ها که کل تاریخ جنبش کارگری را وارونه توضیح دهد. همان کسی که قصد دارد پرولتاریا را پس از انقلاب کارگری به مسلخ مجلس موسسان ببرد تا از بورژوازی رای اعتماد بگیرد اینجا حکمتیست‌ها را متهم به ضدیت با تشکلات کارگری می‌کند. چهل سال است ما می‌گوییم تحت شرایط اختناق و سرکوب، اتحادیه و سندیکا به مثابه تشکلات علنی و توده‌ای پا نمی‌گیرند و با این همه نه فقط امیدواریم بلکه با تمام توان کارگران را اگر به سمت ایجاد چنین تشکلاتی بروند یاری می‌کنیم. چهل سال است می‌گوییم آلترناتیو مطلوب ما برپایی جنبش مجمع عمومی از طریق برگزاری مجامع عمومی منظم است و با این همه ما هیچ دو خشتی را که کارگران روی هم بگذارند، بر نمی‌چینیم. چهل سال است ما در برابر تعرض حکومت نسبت به هر اقدام کارگران و فعالین کارگری از ایجاد صندوق‌های کارگری و تعاونی مصرف و مسکن گرفته تا همین تشکلات تک نفره و کمیته‌های ناهماهنگ، ایستاده ایم و خواهیم ایستاد. به راستی که تحریف موضعی چنین صریح و شفاف تنها از عهده روبن مارکاریان این سندیکالیست ناب و تا مغز استخوان آلوده به لیبرالیسم برمی‌آید. اگر این راست باشد که دو قطبی سندیکا و شورا کاملا کاذب و دروغین است آنگاه سوال اصلی این خواهد بود که دو قطبی واقعی عبارت از چیست. اهمیت بحث سراسر تناقض و تحریف روبن مارکاریان اینجا نمایان می‌شود.

کل مساله در نگاه نخست بسیار طبیعی و ساده می‌نماید. چه چیزی طبیعی تر از اینکه مثلا علی نجاتی ادعا کند سندیکای هفت تپه به مثابه یک تشکل پایدار، همچنان پابرجاست. استدلال بنیانگذار بازنشسته چنین است: سندیکا هست چون من هستم. لیکن هنگامی که حول این توهم، جماعتی در داخل و خارج متفق القول و متحد می‌شوند آنگاه مساله دیگر نیاز به تبیین و توضیح زیربنایی دارد. هر گاه تحریف آشکار واقعیت، نه توسط یک فرد بلکه ابعادی اجتماعی به خود بگیرد و به جدال نظری میان مخالف و موافق منتهی گردد بدون تردید پای منفعت اجتماعی در

میان است. هیچ اختلاف عقیده ای بی سبب نیست. این آموزه مارکسیزم است.

به اعتقاد ما جدال واقعی در لحظه حاضر نه بر سر دو قطبی کاذب شورا و سندیکا، بلکه میان چپ غیر کارگری با کمونیزم کارگری است. از این منظر است که تحریف اشکار نظرات منصور حکمت، مواضع حکمتیست‌ها و کل تاریخ جنبش کارگری توسط روبن مارکاریان جایگاه واقعی خودش را در این جدال پیدا می‌کند. مارکاریان بطور مستقیم حرفی را می‌زند که دوستان سندیکالیستش در لفافه میگویند.

این واقعیتی است که طبقه کارگر تحت هر شرایطی ناگزیر از مبارزه است و از قضا یگانه طبقه ای است که توانایی ابراز وجود اجتماعی موثر در استبدادی ترین شرایط سیاسی را دارد. برخلاف ادعای چپ خرده بورژوا، طبقه کارگر هرگز مرعوب نمی‌شود و دست از مبارزه نمی‌کشد چون نمی‌تواند. نه شاه با گورستان آریامهری و نه خمینی با نظام ولایت فقیه هیچیک نتوانستند مانع از اعتراض کارگر شوند. همچنین پرولتاریا به حکم موقعیت عینی در تولید سرمایه داری نه به صورت آحاد و اتم‌های جدا از یکدیگر بلکه همواره واجد درجه ای از سازماندهی و تشکل است. در شرایط اختناق و سرکوب شدید، مجمع عمومی، مناسب ترین، ایمن ترین و کاراترین شکل سازماندهی است. این موثرترین و عالی ترین شکل سازماندهی، ابداع منصور حکمت نبود اما وی آن را به ساده ترین و بهترین شکل فرموله کرده است. حقیقت این است کمونیزم اگر بخواهد کارگری شود و کارگر اگر بخواهد پرچم کمونیزم را برافرازد نقطه تلاقی، منصور حکمت است.

برخلاف نظرات طرح شده در هفت تپه جدال کاذب سندیکا و شورا وجود خارجی ندارند، اولاً سندیکائی وجود ندارد که بشود با آن اختلاف یا جدال داشت، ثانیاً کارگران راه خودشان را می‌روند و به نیروی متحدشان با ظرف مجمع عمومی و خرد جمعی متکی شده اند. کارگر سنت مبارزاتی دارد و هر زمان نیاز دارد به سنت‌های خود دست می‌برد. چپ خرده بورژوا می‌بیند حرکت کارگر با سنت سندیکالیستی وی پیش نمی‌رود، یادش افتاده به حکمت و کمونیزم کارگری حمله کند، دو قطبی کاذب شورا و سندیکا جلوه ای است از این جدال. کمونیزم کارگری همواره از برپایی جنبش مجامع عمومی سخن گفته است و کارگر بنا به شم طبقاتی و سنت مبارزاتی خویش دارد این مجمع عمومی را گسترش می‌دهد. اگر این جنبش به بخش‌های کلیدی تولید از جمله نفت و گاز و پتروشیمی سرایت کند که فی الحال نخستین نشانه‌های آن مشاهده می‌شود، اگر مبارزات شکوهمند هفت تپه الگویی گردد برای کارگران صنایع و معادن، آنگاه نه فقط حکومت پושالی اسلامی، که پایه‌های کل سیستم سرمایه و استثمار به لرزه درخواهد آمد. متأسفانه لایه‌هایی از چپ غیر کارگری به جای همراه شدن با این جنبش و کمک به سراسری شدن آن، دارند نقش ترمز را ایفا می‌کنند. چپ خرده بورژوا که در زمان آریامهر، کارگران را مرعوب شده و لاجرم فاقد

تشکل و قابلیت سازماندهی می‌دانست اکنون با تز مجمع عمومی تشکل نیست و طبقه فاقد سندیکا سازمان ندارد همان خط مشی کهنه و غیر مارکسیستی را دنبال می‌کند. این چپ از تشکل کارگری درک متناسب با خاستگاه طبقاتی خودش را دارد و هر آنچه مغایر با آن را انکار می‌کند. کارگران اگر می‌خواهند مبارزات شان به ثمر نشیند و دستاوردهایشان تثبیت گردد راهی ندارند جز خلاص شدن از بقایای اندیشه‌ها و آموزه‌های این چپ خرده بورژوا.

وقتی هیئت نمایندگان برگزیده مجمع عمومی هفت تپه در سال هشتاد و هفت، تشکل خود را سندیکا معرفی کردند، این در واقع چیزی نبود جز نشانه سنگینی شعائر و سنن تمام درگذشتگان که چون کوهی بر مغزشان سنگینی می‌کرد. وقتی حسن سعیدی به اتکای و کالت محضی، خود را نماینده شرکت واحد می‌داند و صدیق‌ترین فعالین هفت تپه را که مورد وثوق تمام کارگران هستند به عنوان نماینده به رسمیت نمی‌شناسد، این گواه رسوخ فرهنگ غیر پرولتری در میان طبقه است. جدال واقعی در لحظه حاضر اینجاست؛ میان جان سختی سنن چپ خرده بورژوایی مقابل آموزه‌های نوین کمونیزم کارگری. گل همینجاست. اینجا برقص.

۲۱ اکتبر ۲۰۲۱

جنگ است اسماعیل، نفت از کنار حجره‌ها بالا می‌آید

کارگران صنعتی گورکنان بورژوازی اند و کارگران نفت توانمندترین طیف این گورکنان. بدا به حال دولت متکی به نفت اگر کارگران نفت متحد و متشکل گردند، به میدان بیایند و خیابان را تصرف کنند. از میان بیشمار اخبار ریز و درشت و اغلب ناخوشایندی که بیوقفه مانند بمب برسرمان فرود می‌آید، هفته گذشته يك خبر، برای دو طبقه در حال جدال، بی‌نهایت حائز اهمیت بود؛ تجمع کارگران نفت. شنبه چهارم بهمن ماه حدود هشتصد تن از کارگران رسمی و پیمانی نفت در تهران مقابل وزارت نفت اجتماع کردند.

حکومت در هراس از شکل‌گیری و گسترش تجمع، فرمان هجوم را حتی پیش از استقرار پیشقراولان کارگران و باز کردن بنرهایشان، صادر کرده بود. سرکوبگران سیراب شده از دسترنج کارگر، به پنجاه نفر از کارگران به صرف حضور زودتر در محل و بی‌آنکه هنوز لب به اعتراض بگشایند، با خشونت حمله کردند. جنگ و گریزی از ابتدا آغاز شد و در نهایت توانستند دوازده تن از کارگران را دستگیر و تا عصر اینروز در بازداشتگاه‌های کلانتری زندانی کنند. جنگ طبقاتی یعنی همین. قوای سرکوبگر موظف به پراکندن پروتاریاست پیش از آنکه متحد شوند، تجمع کنند و اعتراضشان را به گوش جامعه برسانند. برغم تمام این بگیر و ببندها، چنانکه گفته شد، کارگران موفق شدند در يك اجتماع هشتصد نفره به حکومت اخطار دهند و به همسنگرانشان در هفت تپه این پیام را منتقل نمایند؛ اسماعیل، اینجا هم جنگ است، هفت تپه، تو تنها نیستی.

چنانکه می‌دانیم حکومت اسلامی به اذن "آقا" و به امر اربابان جهانی، پروژه خصوصی کردن اقتصاد، بهداشت و درمان، آموزش و پرورش و سایر عرصه‌های زندگی اجتماعی را در دستور کار قرار داده است. مطابق این پروژه جهانی، آن بخش از دولت که متعهد به تامین حداقل رفاه اجتماعی برای آحاد جامعه و طبقه تولیدکننده است کوچک می‌شود و بخش مختص به دفاع از سیستم و سرکوب مخالفین از کمونیست‌ها گرفته تا هر جنبه معترضی، تقویت می‌گردد. در این شکل ویژه حاکمیت بورژوازی، از تاچر و ریگان گرفته تا پینوشه و خامنه‌ای، استراتژیکی يك سیاست دارند و آن تبدیل کارگر مدرن به بردگان عصر یونان باستان است؛ تاکتیک‌ها صد البته متناسب با مختصات مکانی و زمانی متفاوت و درجه اعمال خشونت در این روند تابعی از مشخصات سرمایه‌داری در این کشورهاست.

هفت تپه از جمله جایی بود که کشتی جهانی خصوصی‌سازی با اهداف فوق‌الذکر به صخره سخت

و سنگین تشکل مجمع عمومی کارگران برخورد کرد و به گل نشست. نمایندگان منتخب مجمع عمومی پس از اثبات غیر قابل انکار آن همه فساد آشکار و تباهی تولید گفتند؛ اگر دولت نمی تواند و شایستگی اداره شرکت را ندارد ما خودمان کارخانه را مدیریت می کنیم. بورژوازی اسلامی هم سنخ تاچر و ریگان و مورد حمایت اخلاف آنها، مجمع عمومی را قلع و قمع و نمایندگانش از جمله اسماعیل را اخراج، دستگیر و شکنجه کردند. داستان پرفراز و نشیب هفت تپه را اکنون دیگر نه فقط توده تولید کننده در ایران که پرولتاریای بسیاری کشورها نیز می دانند. "پایتخت اعتصاب جهان" اما هنوز يك لحظه آرام ندارد و همچنان می خروشد.

و حالا کارگران نفت با خواست پایان دادن به چپاول و دزدی ها تحت عنوان خصوصی سازی به یاری همسنگران شان در فولاد و هفت تپه آمده اند. می گویند دست پیمانکاران با قراردادهای تحمیلی و برده وارشان کوتاه! می گویند واگذاری صنایع دولتی به شرکت های خصوصی و از بین رفتن امنیت شغلی موقوف! می گویند نادیده گرفتن ابتدایی ترین حقوق کارگران در مناطق ویژه اقتصادی ممنوع! تجمع چهارم بهمن کارگران نفت و نیز بازنشستگان در هفتم بهمن ماه، ادامه اعتراضات فولاد و هفت تپه و پاسخی است به فراخوان یاری آنان از جامعه. مگر نه اینست که ما يك طبقه واحدیم با خواستها و منافع مشترك!

هنوز این گفته اسماعیل آتش به جان تمام انسان های شریف می زند که گفت؛ چهار کارگر به خاطر يك و دو یست خودشان را آتش زدند؛ لعنت به این زندگی! این زندگی لعنتی را آنها به کل توده کارکن جامعه از جمله کارگران شاغل در بخش صنعت نفت نیز تحمیل کرده اند. خرداد ماه سال جاری، يك کارگر نفت کنار چاه های هویزه خودکشی کرد به خاطر عدم پرداخت دستمزد و رد تقاضای فقط پانصد هزار تومان مساعده. آیا آنها نیز نباید همچون اسماعیل بغض در گلو فریاد بزنند لعنت به این زندگی؟ همان روز و در همان منطقه زرخیز، کارگر دیگری نیز اقدام به خودکشی کرد که گفتند خوشبختانه نجات یافته است. چه خوشبختی غم انگیزی! آیا نباید گفت لعنت به این خوشبختی!

کارگران باید يك زندگی متناسب با شان و کرامت انسانی داشته باشند. هیچ کارگری نباید کمتر از ده میلیون تومان حقوق بگیرد. این نیز يك مطالبه به حق و بشدت انسانی کارگران نفت در اجتماع چهارم بهمن ماه بود. وقتی می گوئیم رفاه و رهایی کارگر، رفاه و آزادی تمام بشریت است، وقتی می گوئیم طبقه کارگر نمی تواند آزاد گردد مگر آنکه تمام جامعه را آزاد نماید یعنی همین.

تجمع چهار بهمن در عین حال ادامه اعتصاب بیست و پنج هزار نفره مردادماه بود. حکومت آن اعتصاب را با وعده و وعید و این تجمع را با هجوم و سرکوب پاسخ داد.

در مقابل یورش بورژوازی به پرولتاریا آنچه اکنون ما باید انجام دهیم تلاش برای ایجاد همبستگی طبقاتی میان بخشهای مختلف کارگران و مردم زحمتکش جامعه است. این اتحاد و یگانگی از جمله با اتخاذ تاکتیک مناسب و دقیق و انتخاب شعارهای توده گیر میسر می شود. اگر ما بتوانیم خواست لغو خصوصی سازی را به سیاست تاکتیکی غالب در میان کارگران صنعت نفت نیز تبدیل کنیم، نه فقط بخش خصوصی که تمام حکومت را در ضعیف ترین حلقه خود به مصادف طلبیده ایم. آن ها که مدام ساز بد آهنگ مخالفت با تکروری را می نوازند، به جای نق زدن به جان اسماعیل، خوب است به فکر یافتن اسماعیل های صنعت نفت باشند؛ به جای سخنان انتزاعی و ملال انگیز در باب علی السویه بودن خصوصی - دولتی خوب است به فکر محکم تر کردن صفوف کارگران باشند. این تصور که با متوقف ساختن پروژه خصوصی سازی و خلع ید از پیمانکاران و آقازاده ها، کارگران دوباره به استبداد دولت گردن می نهند واقعی نیست. تمام شواهد حاکی از گسترش روحیه تعرض و آمادگی کل طبقه کارگر برای هجوم به کل حکومت است. پس از هفت تپه و فولاد، اکنون کارگران نفت برای خلع ید از خلع ید کنندگان به میدان آمده است. به راستی که تمام جامعه آماده جنگ است اسماعیل.

۲۸ ژانویه ۲۰۲۱

